

تا تل خسرو (نزدیک یاسوج) بروند و مقرر شد که خان در آنجا به آنها خلعت داده و آنها را به سی سخت بازگرداند. اما کریم خان پس از رسیدن به تل خسرو بر خلاف قول خود، همراهان را اسیر جنگی قلمداد کرد سر آنها را تراشید و آنان را بر گاو نشاند و در ملاء عام گرداند.

ملاقاتی که فردی مدبر و سیاستمدار بود، پس از شنیدن این خبر، عزم خود را برای از بین بردن کریم خان جزم کرد. او در این باره با کی محمد علی رئیس طایفه تامرادی و ملاخورشید رئیس طایفه گودرزی مشورت و آنها را با خود همداستان کرد. این کدخدایان ولی خان کلانتر معزول یویراحمد و فرزندش شاهین و شکرالله خان فرزند هادی خان^{۲۴۶} را هم که دشمنان کریم خان و مترصد فرصت برای از بین بردن او بودند و در این تاریخ در پناه خوانین بختیاری به سر می بردند، دعوت به همکاری کردند. بدین گونه حلقه نیرومندی از خوانین و کدخدایان یویراحمدی مخالف کریم خان تشکیل گردید. در همین ایام طایفه قاید گیوی (کی گیوی) هم که از متحدان جدی کریم خان بودند به دلیلی که بر ما روشن نیست، از او مکدر و جدا شدند. در چنین شرایطی بود که ضیغم الدوله برای جمع آوری مالیات عازم منطقه کهگیلویه شد و در تل خسرو با کریم خان دیدار کرد. کریم خان با توجه به رفتاری که با فرزند (یا دو فرزند) ملاقباد و ریش سفیدان سی سختی داشت، می دانست که برقراری روابط دوستانه با ملاقباد برایش ممکن نیست، اما به دلیل حضور ضیغم الدوله و هدف مأموریت او که جمع آوری مالیات بود، ناگزیر شد نامه ای به ملاقباد بنویسد و به او اطلاع بدهد که به اتفاق ضیغم الدوله از تل خسرو عازم منطقه چنار خواهند شد و لازم است که او (ملاقباد) هم مالیات آن منطقه را جمع آوری کند و عازم چنار شود. ملاقباد و سایر متحدانش در این باره به مشورت نشستند و بدین نتیجه رسیدند که بهتر است قاصد کریم خان را بازداشت کنند و مسیر مسافرت کریم خان از تل خسرو به چنار را از گفتگو با او دریابند. پس از آن ملاقباد و کی محمد علی و ملاخورشید و احتمالاً شکرالله خان و شاهین پسر

ولی خان، نیروهای خود را بسیج کردند و در منطقه‌ای به نام «دلی کالوس» در نقطه‌ای به نام «نعل اشکتون» که گذرگاهی صعب‌العبور بود، در کمین کریم خان نشستند. پیشقراولان کریم خان به این مکان رسیدند چند کبک را هدف گرفتند و شروع به تیراندازی کردند. با این تیراندازی، نیروهای مخالف کریم خان تصور کردند که کمینگاه آنان کشف شده و هدف قرار گرفته‌اند، از این رو زودتر از موعد مقرر تیراندازی به پیشقراولان کریم خان را شروع کردند. کریم خان و ضیغم‌الدوله هم که شلیک‌های متوالی گلوله را شنیدند بدین تصور که حتماً پیشقراولان شکار زیادی صید کرده‌اند، با اسبهای خود به سرعت به سوی آنان تاختند، غافل از اینکه در واقع به سرعت به سوی قتلگاه خود می‌شتابند. همین‌که کریم خان و ضیغم‌الدوله به نزدیک محل مورد نظر رسیدند، ملاقات کریم خان را شناسایی کرد و او را هدف گلوله قرار داد و به زندگی پرماجرای او در سال ۱۳۲۵ پایان داد. پس از کشته شدن کریم خان برخی از همراهان او دستگیر و خلع سلاح و برخی دیگر موفق به فرار شدند. ضیغم‌الدوله هم به اسارت درآمد ولی از آنجا که کدخدایان و خوانین جدید بویراحمد در این شرایط که تازه به قدرت رسیده بودند نمی‌خواستند با دولت مرکزی و ایل قشقایی طرف شوند، ضیغم‌الدوله را با توجه به موقعیت سیاسی و ایلش محترمانه به بهبهان بازگرداندند.

قتل کریم خان را برخی به تحریک بختیارها و قشقایها دانسته‌اند. در این مورد که بختیارها یا قشقایها قتل را طرح‌ریزی کرده باشند، مندی در دست نداریم ولی با توجه به سوابق خصومت دو ایل مذکور با کریم خان و وحشتی که از گسترش قدرت او داشتند، این امر غیر محتمل هم نیست. اما مطلب تردیدناپذیر خوشحالی آنها از قتل کریم خان است.^{۲۲۷}

بدین‌گونه زندگی سیاسی کریم خان سه مرحله متفاوت داشت. در مرحله اول که

۲۲۷. در نگارش مطالب مربوط به قتل کریم خان از این منابع نیز استفاده شده است: مجیدی، همان کتاب، ص ۲۷۳ و ۲۷۴؛ باوره همان، ص ۹۷؛ کیاوند، همان، ص ۸۶-۸۷؛ صفی‌نژاد، همان، ص ۲۳۶ - ۲۳۴. البته برخی از مطالب درج شده در این کتابها در مورد قتل کریم خان، ناقص و برخی دیگر دارای اشتباهات تاریخی است و نگارنده تلاش کرده است تا از تألیف مطالب آنها روایتی مغلوط و ناربخمند ارائه کند.

از سال ۱۳۱۶ آغاز شده و احتمالاً تا سال ۱۳۱۸ ادامه یافته است، کریم خان مشغول مبارزه سیاسی و نظامی برای کسب قدرت بود. مرحله دوم که از ۱۳۱۸ آغاز شد و تا ۱۳۲۴ ادامه داشت، به ویژه در فاصله سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ دوران اوج قدرت و سلطه کریم خان بود. مرحله سوم که از اواسط سال ۱۳۲۴ آغاز شده و با مرگ او در سال ۱۳۲۵ خاتمه یافته دوران کاهش قدرت و افول تدریجی کریم خان بوده است.

کهگیلویه از مشروطیت تا سلطنت رضا شاه

حکومت بختیارها

پس از مرگ مظفرالدین شاه در سال ۱۳۲۴، فرزندش محمدعلی شاه به سلطنت رسید. پس از مدت کوتاهی رابطه او و مشروطه خواهان به خصومت گرایید و یا به عبارت بهتر، خصومت پنهان میان آنان آشکار شد. سیر حوادث به گونه ای به پیش رفت که محمدعلی شاه موفق شد مجلس اول را به دست نیروهای فزاق تحت فرماندهی لیاخوف روسی منحل کند و بساط مشروطه را برچیند. حدود یکسال محمدعلی شاه بدین گونه سلطنت کرد تا اینکه مشروطه خواهان از شمال کشور و اصفهان به تهران هجوم آوردند و پس از تصرف تهران، در ۷ جمادی الاخر ۱۳۲۷ ق. مقارن با ۵ تیرماه ۱۲۸۸ ش، با تشکیل مجلس فوق العاده ای محمدعلی شاه را از سلطنت خلع کردند و احمد میرزا فرزند دوازده ساله اش را به سلطنت نشانند.

ایل بختیاری به رهبری صمصام السلطنه و سرداراسعد، در مقام یکی از فاتحان تهران، از این تاریخ به بعد نه تنها در جنوب کشور به قدرت مهم سیاسی مبدل شد بلکه در عرصه سیاست مملکتی نیز جلوه می کرد. در اولین کابینه دوران احمد شاه (کابینه سپهدار تنکابنی) در ۲۸ جمادی الاخر ۱۳۲۷، علیقلی خان سرداراسعد، وزارت داخله (کشور) را به عهده داشت و تا ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۲۸ بر این سمت باقی بود و از آن زمان تا سوم رجب ۱۳۲۸ وزارت جنگ را به عهده گرفت و از آن تاریخ با توجه به قانون انتخابات آن روز، مجلس او را به نمایندگی انتخاب کرد. در ۲۲ رجب ۱۳۲۹، در کابینه جدید سپهدار، نجفقلی خان صمصام السلطنه به وزارت جنگ منصوب شد و در ۲۹ رجب ۱۳۲۹، چند روز پس از سقوط کابینه سپهدار،

صمصام‌السلطنه به دستور نایب‌السلطنه به رئیس‌الوزرای منصوب و مأمور تشکیل کابینه شد. او که تا صفر ۱۳۳۱، رئیس‌الوزرا بود در دوره ۱۸ ماهه نخست وزیری خود، گاهی پست وزارت جنگ و گاهی نیز پست وزارت داخله را به عهده می‌گرفت. حدود ۱۳ ماه آخر دوره رئیس‌الوزرای صمصام‌السلطنه، غلامحسین خان سردارمحتشم بختیاری وزیر جنگ کابینه او بود. در کابینه مستوفی‌الممالک در ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ق، جعفرقلی خان سرداراسعد به وزارت پست و تلگراف منصوب شد. پس از چند ماه در رجب ۱۳۳۶ نجفقلی خان صمصام‌السلطنه مجدداً به رئیس‌الوزرای رسید و در این کابینه خود او پست وزارت داخله را هم در اختیار داشت و لطفعلی خان امیرمفخم بختیاری را نیز به وزارت جنگ کابینه خود منصوب کرد و پس از حدود ۱/۵ ماه بعد غلامحسین خان سردارمحتشم بختیاری را به جای امیرمفخم به وزارت جنگ برگزید.^۱

در مباحث قبل گفتیم که بختیارها با مشارکت در قرارداد لنینج و قرارداد نفت منافع خود را با دولت مرکزی و دولت بریتانیا پیوند دادند و به ویژه برای بریتانیا اهمیت خاصی یافتند. در آن زمان، ایل بختیاری با حضور در عرصه سیاست کشور، حلقه قدرت خود را کامل کرد و اهمیت سیاسیش بیش از پیش افزایش یافت.

در فاصله میان انقلاب مشروطیت تا سلطنت رضا شاه که حدود ۲۰ سال به طول انجامید، مردم ایران شاهد حوادث مهمی بودند. انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ و تقسیم ایران به سه منطقه (یک منطقه مرکزی بی طرف و قسمت شمالی تحت نفوذ روس و قسمت جنوبی تحت نفوذ بریتانیا)، وقوع جنگ جهانی اول (۱۳۳۶-۱۳۳۲ق) و مداخله دو طرف جنگ (آلمان و عثمانی از یک سو و انگلیس و روس و فرانسه از سوی دیگر) در امور کشور، انعقاد قرارداد ۱۹۱۵ میان روس و انگلیس و تقسیم کامل ایران میان دو طرف قرارداد، تأسیس ژاندارمری در سال ۱۹۱۱م (۱۳۳۰ق) و پلیس جنوب در سال ۱۹۱۶ (۱۳۳۵ق)، وقوع انقلاب بلشویکی شوروی در ۱۹۱۷ (۱۳۳۶ق)، انعقاد قرارداد معروف ۱۹۱۹ (۱۳۳۸ق) میان دولت انگلیس و

۱. جمشید ضرغام یورجنی، دولتهای عصر مشروطیت. تهران، اداره کل قوانین مجلس شورای ملی.

وثوق‌الدوله نخست وزیر ایران و سرانجام کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ش به دست رضاخان میرپنج از جمله مهم‌ترین حوادث داخلی و بین‌المللی در مقطع تاریخی مورد بحث است.

این حوادث هر کدام به گونه‌ای گرایشهای سیاسی گروههای سیاسی و ایلات کشور را تحت تأثیر قرار می‌داد و در این میان ایل بختیاری از این قاعده مستثنی نبود. این ایل در تقسیم‌بندی کلی به دو شاخه بزرگ هفت‌لنگ و چهارلنگ تقسیم می‌شود. شاخه هفت‌لنگ آن از اواخر دوره ناصری به دو بخش ایلخانی و حاج ایلخانی تقسیم شد. فرزندان حسینقلی خان را اولاد ایلخانی و فرزندان امامقلی خان را اولاد حاج ایلخانی می‌نامند که با توجه به نقشی که این دو خانواده در حکومت کهگیلویه داشته‌اند به ذکر نام مهم‌ترین افراد آنها می‌پردازیم:

ایلخانی	حاج ایلخانی
اسفندیار خان سردار اسعد اول	محمود خان
نجفقلی خان صمصام‌السلطنه	محمد حسینخان سپهدار
حاج علیقلی خان سردار اسعد دوم	لطفعلی خان امیر مخم
جعفرقلی خان سردار اسعد سوم	غلامحسین خان سردار محتشم
یوسف خان امیر مجاهد	حاج عباسقلی خان
امیرقلی خان	نصیرخان سردار جنگ
خسروخان سردار ظفر	سلطان محمد خان سردار اشجع
	علی اکبر خان سهام‌السلطنه
	محمد رضاخان سردار فاتح ^۲

در جریان انقلاب مشروطیت، خانواده ایلخانی مشروطه‌خواه بود و خانواده حاج ایلخانی بر ضد مشروطیت می‌جنگید. در جریان جنگ بین‌الملل اول اکثریت خوانین هر دوی این خانواده‌ها از آلمان و متحدین آن حمایت می‌کردند، ولی افرادی مانند نصیرخان سردار جنگ و غلامحسین خان سردار محتشم از خانواده

حاج ایلخانی و خسروخان سردار ظفر از خانواده ایلخانی همواره به دولت انگلیس وفادار بودند. اما نباید از دیده به دور داشت که گرچه دولت انگلیس درجه صمیمیت و دوستی خوانین هر دو خانواده مذکور را نسبت به خود می‌سنجید و بر همین اساس با آنها رابطه برقرار می‌کرد، حفاظت از راه تجاری لینچ و مناطق نفتی و تأمین منافع انگلیس به تنهایی از عهده یکی از آنها بر نمی‌آمد و از این رو دولت انگلیس همواره سعی می‌کرد تا این دو خانواده را از طریق انعقاد قراردادهایی با هم مؤتلف و متحد نگاه بدارد.

همان‌گونه که در مباحث مربوط به دوره مظفری اشاره کردیم، خوانین بختیاری (هر دو خانواده) در امتیاز جاده لینچ و شرکت نفت مشارکت داشتند و مأمور تأمین امنیت این مناطق بودند. در سالهای بعد از مشروطیت، عشایر کهگیلویه امنیت منطقه نفتی جنوب و به ویژه جاده تجاری لینچ را به طور جدی در معرض مخاطره قرار دادند و بدین‌گونه منافع دولت استعمارگر انگلیس را در جنوب ایران به خطر انداختند. اسناد وزارت خارجه انگلیس به وضوح مؤید این مطلب است.

مبارزه مردم کهگیلویه با منافع اقتصادی انگلیس، یکی از اصیل‌ترین و غیرتمندانه‌ترین حرکت‌های مردمی در این منطقه در طول تاریخ است و به هیچ‌وجه برچسب شرارت و سرفتی که دولت انگلیس و حکام دولتی وقت ایران بر آن زدند قادر نیست اصالت و اهمیت آن را مخدوش کند. این مبارزه هم جهت با مبارزه ملی مردم ایران برضد سلطه بیگانگان و منافع اقتصادی آنها بود که شروع آن به سالها قبل از مشروطیت باز می‌گشت. همزمان با مبارزات مردم کهگیلویه مرحوم حاج آقا نورالله نجفی روحانی مشهور اصفهان با تأسیس شرکتی به نام «شرکت اسلامی» مبارزه شدیدی را با نفوذ اقتصادی دولتهای بیگانه به ویژه دولت انگلیس آغاز کرد^۲ و سردنيس رايت درباره مبارزه مردم خوزستان با شرکت لینچ (که مردم کهگیلویه به کاروانهای آن حمله می‌کردند) می‌نویسد:

نمایندگان این شرکت در این شهرها تنها اروپاییان مقیم بوده و با مشکلات

۲. موسی نجفی، اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت بیدارگرانه حاج آقا نورالله اصفهانی. بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۶۹.

زیادی از طرف متعصبان مذهبی و دشمنی روحانیون محلی و تجاری که با دخالت اروپاییان در امورشان مخالف بودند، روبرو شدند.^۴

سرپرسی سایکس نیز در مورد برخورد روحانیون شهر شوشتر با این شرکت می‌نویسد:

ملای آنها همین اواخر شرکت لینگ را تخطئه و معاملات مردم را با کمپانی مزبور تحریم نموده است.^۵

اسناد وزارت خارجه انگلیس نیز حکایت از تأثیر شدید اقدامات مردم کهگیلویه در ضربه زدن به دولت انگلیس دارد. سربارکلی سفیر انگلیس در تهران در تاریخ ۲۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ به سرادوار گری وزیر خارجه انگلیس گزارش داد که ...وجود ایل کوهکلویه [کهگیلویه] در راه اصفهان و شیراز و ناامنی ولایات تجارت را به کلی معدوم نموده است.^۶

مفاد بیش از ۵۰ گزارش مخابره شده سفارت انگلیس از ایران به وزارت خارجه آن دولت، از ضربات کوبنده و متوالی ایلات کهگیلویه به کاروانهای تجاری آنان و خشم و استیصال آن دولت حکایت می‌کند. دولت انگلیس برای رهایی از آسیبهای ناشی از حملات مردم کهگیلویه، حتی به فکر اعزام فشون و حمله مستقیم برای قلع و قمع مردم این منطقه افتاد. اما این اقدام را غیرعملی و دارای تبعات زیانبار تشخیص داد و از آن منصرف شد. وزیر امور خارجه وقت دولت انگلیس در ۲۵ جمادی‌الاول ۱۳۲۹ (۳ خرداد ۱۲۹۰) طی تلگرافی از وزیر مختار خود سؤال می‌کند که آیا هنگام آن نرسیده است که ما بگوییم اقدامات دولت برای ایجاد امنیت راههای جنوب بی‌نتیجه بوده و داصرار نماییم که نقشه ما [حمله مستقیم]

۴. سردنيس وايت. نقش انگلیس در ایران. ترجمه فرامرز فرامرزی. تهران، فرخی، ۱۳۶۱. ص ۱۵۵.

۵. سرپرسی سایکس. سفرنامه. ترجمه حسین سعادت‌نوری. تهران، لوحه، ۱۳۶۲. ص ۲۸۸.

۶. کتاب آبی. گزارشهای محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران. به کوشش

احمد بشیری. تهران، نشر نو، ۱۳۶۳. ج ۲، ص ۵۷۲.

تنها وسیله نجات تجارت انگلیس و اعاده انتظام است؟^۷

اما به دلایل متعدد، دولت انگلیس قادر به حمله مستقیم نبود و ناگزیر باید راههای دیگری در پیش می‌گرفت. آن دولت از یک سو حکام دولتی ایران به ویژه حکام فارس را برای سرکوبی ایلات کهگیلویه، تقویت می‌کرد و به این منظور علاوه بر کمک به آنها در تأسیس زاندارمری، وامها و مساعده‌های مخصوص در اختیار آنها قرار می‌داد.^۸ و از سوی دیگر دو ایل قشقایی و بختیاری را برای سرکوبی آنها تقویت و بسیج می‌کرد. دولت انگلیس حتی به این نتیجه رسید که هیچ‌کدام از این دو ایل به تنهایی قادر به سرکوب ایلات کهگیلویه نیستند و باید هر دو ایل را بر ضد آنها هماهنگ کرد. سرجرج بارکلی در ذبحجه ۱۳۲۷ (۱۱ دی ۱۲۸۸) به ادواردگری می‌نویسد:

این طایفه بویراحمدی به واسطه بهره و نتیجه‌ای که از اعمال خود برده و مخصوصاً از اثر حمله‌ای که جدیداً به مسیروپاسک کرده‌اند جسارت زیاد و نفوذ کلی حاصل کرده‌اند و عقیده مسترییل آن است که تنبیه آنها جداً لزوم پیدا کرده و این‌طور اظهار عقیده می‌کند، فقط قوه‌ای که بتواند چنین خدمتی را به عهده گیرند اردویی خواهد بود متشکل از سوار قشقایی و بختیاری متفقاً.^۹

اما هیچ‌یک از اقدامات دولت انگلیس برای جلوگیری از ضربه‌های ایلات کهگیلویه، موفقیت‌آمیز نبود و منافع آن دولت که با منافع بختیاریها هم‌سو شده بود، در معرض تهدید جدی قرار گرفت. کهگیلویه در این تاریخ جزو قلمرو حکومت فارس بود. اسناد وزارت خارجه انگلیس حکایت می‌کنند که حکام فارس با همه حمایت دولت انگلیس، قادر به سرکوب ایلات کهگیلویه نبودند و خوانین بختیاری هم از تعقیب آنها در حوزه حکومتی فارس ناتوان بودند، بدین منظور خوانین [بختیاری] برای رفع این مشکل به سفارت انگلیس در تهران متوسل شدند

۷. کتاب آبی، ج ۵، ص ۱۰۶۴. ۸. کتاب آبی، ج ۸، ص ۲۱۰۷-۹.

۹. کتاب آبی، ج ۴، ص ۷۸۶-۹۰. نقل همه اسناد وزارت خارجه انگلیس در مورد کهگیلویه در این نوشته مقدور نیست ولی نظر به اهمیت آنها مراجعه به مجلدات ۸ گانه کتاب آبی ضروری است.

و پیشنهاد کردند که یا اجازه تعقیب دزدان و سارقین (!) به آنها داده شود و یا دولت مرکزی اعاده نظم و امنیت منطقه کهگیلویه را به عهده خوانین بختیاری واگذار کند. حاج علی قلی خان به سفارت انگلیس اطلاع داد که اگر در این رابطه از خوانین حمایت نکنند، ناگزیر جاده بختیاری به علت عدم امنیت بسته خواهد شد.^{۱۰} و این امر به معنای انهدام منافع اقتصادی دولت انگلیس نیز بود. در چنین شرایطی از استیصال بود که حکومت کهگیلویه به خوانین بختیاری واگذار شد.

البته هم دولت انگلیس و هم خوانین بختیاری از مدتی قبل از مشروطیت، به منظور تأمین منافع خود، ضرورت واگذاری حکومت کهگیلویه را به خوانین بختیاری احساس کرده بودند و در سالهای آخر دوره کلانتری کریم خان بویراحمادی که مقارن با وقوع انقلاب مشروطیت بود،^{۱۱} مصرانه برای در اختیار گرفتن حکومت کهگیلویه می کوشیدند. اما در فاصله سالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۷ کشور ایران و رجال سیاسی آن و همچنین دولت انگلیس و خوانین بختیاری درگیر مسائل مربوط به انقلاب مشروطیت بودند و این امر مسئله واگذاری حکومت کهگیلویه را به بختیارها تحت الشعاع قرار داد. از ۱۳۲۷ به بعد، با توجه به پیروزی مجدد مشروطیت و ثبات نسبی دولت مرکزی و نقش بختیارها در این امور و در نتیجه گسترش قدرت سیاسی آنان از یک سو، و ادامه مبارزه مردم کهگیلویه بر ضد منافع اقتصادی انگلیس و اشتراک بختیارها در این منافع از سوی دیگر، واگذاری حکومت کهگیلویه به بختیارها مجدداً در دستور کار قرار گرفت و سرانجام حکومت این منطقه به آنها واگذار شد و تا ۱۳۴۰ ق حکمرانی منطقه در اختیار آنان بود.

دو خانواده ایلخانی و حاج ایلخانی با توجه به رقابتها و مصالح درون ایلی خود، مشترکاً حکومت کهگیلویه را در دست داشتند و در تقسیم قدرت سیاسی با همدیگر همفکری می کردند. مهمترین افرادی که از این خانواده به طور متناوب و مکرر بر این منطقه حکومت کردند، عبارت اند از:

۱. حاج خسروخان سردارظفر؛ ۲. نصیرخان سردارچنگ؛ ۳. غلامحسین خان

۱۰. گارنریت، همان، ص ۲۰۳. ۱۱. به مباحث فصل قبل در مورد کریم خان بویراحمادی مراجعه شود.

شهاب‌السلطنه؛ ۴. لطفعلی خان امیرمفخم؛ ۵. یوسف خان امیرمجاهد؛ ۶. مرتضی قلی خان صمصام؛ ۷. محمدرضا خان سردار فاتح. اکنون باید دید که در دوره حکومت بختیارها، ایلات کهگیلویه در چه وضعیتی قرار داشتند و چه کسانی کلانتر آنها بودند و همچنین روابط آنها با بختیارها چگونه بوده است.

در سال ۱۳۲۵ در ایل چرام هادی خان درگذشت و برادرش عبدالله خان جانشین او شد. عبدالله خان در مورد قلمرو ایل چرام همواره با بویراحمدها درگیر بود. او تا سال ۱۳۴۲ کلانتری چرام را به عهده داشت^{۱۲} و در سال ۱۳۴۱ ق به اتفاق برخی دیگر از خوانین کهگیلویه به نخست وزیر وقت (قوام‌السلطنه) تلگراف کرد و خواهان بازگشت حکومت بختیارها و صدور حکم حکومت کهگیلویه برای آنان شد،^{۱۳} اما سرانجام حکومت کهگیلویه در این تاریخ به بختیارها سپرده نشد و دولت مرکزی فرد دیگری را برای این کار اعزام کرد. بختیارها پس از آنکه از حکومت کهگیلویه مأیوس شدند، به طرح دعاوی ملکی و مالی خود از مردم کهگیلویه اقدام کردند و منطقه چرام یکی از ممالک مورد ادعای آنها بود. به درستی روشن نیست که در چه تاریخی از دوره قاجاریه و بر اثر چه عواملی منطقه چرام خالصه دولت قلمداد شده است، اما این منطقه را دولت در ۱۲۹۹ ق (۱۲۶۰ ش) به عنوان سیورغال در مقابل ۲۰۰۰ پنج ریالی طلا به نصیرالملک شیرازی حاکم وقت کهگیلویه واگذار کرد. هنگامی که بختیارها حکومت کهگیلویه را به دست گرفتند، نصیرخان سردار جنگ و علیقلی خان سردار اسعد، چرام را از نصیرالملک خریداری کردند. بدین‌گونه منطقه چرام به ملک شخصی خوانین بختیاری تبدیل شد و خوانین چرام اجاره‌نشین آنها و موظف شدند اجاره سالانه را به خوانین بختیاری بپردازند. گرفتن اجاره چرام در دورانی که بختیارها خود حاکم منطقه بودند کار آسانی بود. اما در سال ۱۳۴۲ که دیگر دست آنان از حکومت کهگیلویه کوناه شده

۱۲. عبدالله خان در سال ۱۳۳۵ ق قلعه نل بایونه را از تصرف قاید محمدزکی تاس احمدی خارج کرد و آن را تحت قلمرو خود قرار داد.

۱۳. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۶۵۱۵۴ - ن و ۶۵۱۵۵ - ن.

بود، به حکومت مرکزی متوسل شدند. به این منظور نصیرخان سردار جنگ بختیاری در ۸ جمادی الاول ۱۳۴۲ نامه‌ای به رئیس‌الوزرای وقت (رضا خان میرپنج) نوشت که متن آن به شرح زیر است:

شش دانگ چروم واقعه در بهبهان و کهگیلویه را چند سال قبل این بنده به شراکت آقای سردار اسعد بالمناصفه از آقای نصیرالملک شیرازی ابتیاع نموده و عایدات معمولی آن را که همه ساله بعد از وضع مالیات دولتی مبلغ پنج هزار تومان است از مستأجرین دریافت می‌داشتیم سال اخیر حکومت بختیاری به بهبهان و کهگیلویه چون نایب‌الحکومه به بهبهان فرستادند عایدات آنجا لاوصول و نزد کلاتر چروم ماند. از دو سال قبل هم که حکومت بهبهان و کهگیلویه از بختیاری مجزی شده و خوانین دیگر بهبهان نرفته‌اند اجاره آنها را کلاتر نپرداخته و به حال تعویق و تعطیل گذاشته فعلاً با هذه السنه سه سال است چیزی از ملک مزبور عاید نشده است. استدعا دارم امر و مقرر فرمایید حکمی به حکومت نظامی بهبهان و کهگیلویه صادر شود، رسیدگی کنند عایدات دو سال قبل و هذه السنه را هر کس تصرف کرده وصول نموده به بنده و سایر شرکا برسانند. مزید امتنان و تشکر خواهد بود. نصیر بختیاری.^{۱۴}

مفاد نامه نشان می‌دهد که تا ۱۳۴۰ بختیارها حکومت کهگیلویه را در دست داشته‌اند. و از ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ به مدت سه سال بنابه ادعای نصیرخان، عبدالله خان که در این تاریخ کلاتر جرام بود، اجاره منطقه جرام را که جمعاً مبلغ پانزده هزار تومان می‌شد، نپرداخته است. نصیرخان همزمان با نامه فوق، نامه‌ای هم به عدل‌الملک معاون رضا خان نوشته و او را از مفادنامه‌ای که به رضا خان نوشته مستحضر ساخته و از وی خواسته است که برای صدور حکم درخواست شده او را باری دهد. مجموعه این تلاشها باعث شد که در تاریخ ۵ جدی (دی) ۱۳۰۲ش (مقارن با اواخر جمادی الاول ۱۳۴۲)، حکمی با شماره ۱۳۸۹۳ از دفتر رضا خان رئیس‌الوزرا خطاب به حکومت کهگیلویه به شرح زیر صادر شود:

حکومت بهبهان و کهگیلویه

جناب آقای سردار جنگ اظهار می‌دارند عایدی دو ساله شش‌دانگ قره‌چروم که می‌بایست به ایشان و آقای سردار اسعد برسد نزد کلاتر آنجا باقی مانده است. نسبت به این موضوع رسیدگی به عمل آورده مطالبات حقه ایشان را از بابت قره‌مزبوره نزد هر کس باقی است وصول و ارسال دارند.^{۱۵}

همین حکم در نهایت منجر به قتل عبدالله خان کلاتر چرام گردید. زیرا در تاریخ فوق سرگرد ناصرفلی صدوری حاکم دولتی کهگیلویه بود. او به منظور اجرای حکم مذکور، مالیات منطقه چرام را از عبدالله خان درخواست نمود. طبیعی بود که با توجه به وضعیت عمومی اقتصادی منطقه و به ویژه اینکه در فاصله سالهای ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۱ قمری منطقه کهگیلویه دچار قحطی شده و محصولات کشاورزی آن را ملخ نابود کرده بود، عبدالله خان قادر به پرداخت پانزده هزار تومان مال‌الاجاره نباشد و از این اقدام امتناع کند. در نتیجه مأمورین حاکم دولتی وی را دستگیر کردند، و حاکم دولتی، احتمالاً با توجه به پافشاری او در نپرداختن مال‌الاجاره، تصمیم گرفت وی را از بهبهان به تهران اعزام کند. در این میان عبدالله خان در زندان حاکم و با در ضمن انتقال به تهران درگذشت. چون افراد محلی قابل اعتمادی در هنگام مرگ او حضور نداشتند از نحوه درگذشت او خبر دقیقی در دست نیست و چون به خبر رسمی فوت او، که مأموران دولتی اعلام کردند، اعتمادی نیست، قتل وی محتمل‌تر به نظر می‌رسد. پس از عبدالله خان، برادرش حسینقلی خان که فردی علاقه‌مند به شعائر مذهبی بود بخش شرقی چرام و فرزندش امان‌الله خان بخش جنوبی چرام را تحت اختیار خود قرار دادند.

در ایل بابویی از اوایل مشروطیت اسدالله خان کلاتری را به عهده گرفت و توانست در دوره حکومت بختیارها از نظر پرداخت مالیات خواسته آنها را تأمین و پشتیبانی آنها را نسبت به خود جلب کند. بدین‌گونه وی موفق به تثبیت موقعیت خود شد و با کنترل سایر رقبای درون ایل، عمر کلاتری خود را طولانی کرد. اما

پس از حکومت بختیاربها موقعیت سیاسی او در ایل بابویی تضعیف شد و رقبای درون ایل به مقابله با او برخاستند. در این شرایط، احمد خان پسر حسینقلی خان و کریم خان پسر سلبعلی خان که عموزاده‌های اسدخان محسوب می‌شدند برضد او طغیان کردند.

به هر صورت اسد خان حمایت حکام دولتی را به خود جلب کرد و تا سال ۱۳۴۹ قمری / ۱۳۰۹ به کلانتری خود ادامه داد. ما تحولات مربوط به دوره کلانتری وی را در فصل بعد بررسی خواهیم کرد.

در بهمنی علاءالدینی، از دوره مشروطیت تا اوایل دوره رضاشاه، سرهنگ خان کلانتری را به عهده داشت. در ایل بهمنی سردسیر حداقل تا سال ۱۳۲۶ علیمرادخان کلانتر بود. البته در مباحث آینده در مورد حملات طوایف کهگیلویه به کاروانهای تجارتی انگلیس در جاده لینچ - بختیاری مطالبی خواهیم نگاشت، ولی در اینجا خاطره «ویلسون» انگلیسی را ذکر می‌کنیم تا نشان دهیم که یکی از ایلاتی که به منافع تجاری انگلیس ضربه وارد می‌ساخته ایل بهمنی بوده است. ویلسون، همانند سایر کارگزاران انگلیس و حکام دولتی، در خاطرات خود ایلاتی را که به منافع انگلیسیها ضربه می‌زدند، دزد و شریر می‌خواند. او می‌نویسد:

اهالی کهگیلویه از دزدان چالاکی هستند که شرح عملیات آنها در تمام نواحی جنوبی ایران ورد زبانهاست و علت عمده مسافرت من به این نقطه خطرناک [منطقه بهمنی] یکی بازدید محل و دیگری مذاکره با متنفذین آنجا بود، تا موجبات تأمین عبور و مرور کالاهای تجارتی شرکت لینچ را فراهم کرده و ترتیبی بدهم که بعداً سارقین این حدود به قافله‌های شرکت نامبرده دستبرد نزنند.^{۱۶}

ویلسون به همین منظور در سال ۱۳۲۶ در قلعه دیشموک به حضور علیمرادخان رسید تا از نفوذ او در منطقه برای تأمین امنیت کاروانهای تجاری انگلیس کمک بگیرد. اما سیر حوادث بعدی، که بدانها خواهیم پرداخت، نشان می‌دهد که او در

این مأموریت خود توفیقی کسب نکرده است. ناگفته نماند که ویلسون در نوشته خود از متانت و مهمان‌نوازی سران بهمئی و همچنین از برگزاری نماز جماعت آنان به امامت یک روحانی سخن می‌گوید. علیرادخان در سالهای قبل از سلطنت رضا شاه درگذشت (سال دقیق درگذشت وی معلوم نیست) و فرزندش امام‌قلی خان جانشین او شد.

در بهمئی گرمسیر، تا سال ۱۳۲۹ علینقی خان کلانتری را به عهده داشت. وی ظاهراً فردی خشن و نسبت به طوایف تابعه سخت‌گیر بود و برخوردهایش موجب بروز اختلاف و رنجیدگی آنان می‌شد. به همین سبب در اختلافی که میان او و سران طایفه هوشوسینی، از اخلاف ایل آقاجری ساکن در منطقه بهمئی - روی داد به دست کریلائی خنجر و قاید سمیع و قاید حسینعلی به قتل رسید. در این درگیری زن علینقی خان به نام بی‌بی حُسنی که خواهر علی محمد خان کلانتر طیبی گرمسیر بود نیز به قتل رسید. پس از قتل علی نقی خان در سال ۱۳۲۹،^{۱۷} برادرش حسین خان جانشین او شد. اولین اقدام حسین خان برای گرفتن انتقام خون برادرش بود و در نهایت موفق شد طی درگیری خونینی، قاتلان برادر را دستگیر کند. وی کریلائی خنجر و قاید سمیع را اعدام کرد و قاید حسینعلی را که مجروح شده بود در چهار راه قلعه مُمبی زنده در گچ گرفت تا عبرت سایرین شود. این بیت محلی در وصف اقدام حسین خان سروده شد:

کهگیلو پاک شاهِدِن دَعْوِشِ گِرِفْتُمُ چی کُشْتُمُ، چی تَش زَئِدُمُ چی گِچِ گِرِفْتُمُ^{۱۸}
در آن زمان بختیارها حکومت کهگیلویه را در دست داشتند و میان آنان و حسین خان روابط مسالمت‌آمیزی برقرار بود اما در سال ۱۳۳۲ ق که مفارن ۱۹۱۴ م و آغاز جنگ جهانی اول بود، فتحعلی خان سردار معظم بختیاری حاکم کهگیلویه و مأمور جمع‌آوری مالیات سه سال گذشته کهگیلویه شد. یوسف خان امیر مجاهد که با سردار معظم میانه خوبی نداشت، حسین خان بهمئی را برضد او

۱۷. سال قتل علی‌نقی خان در دفتر پادداشت مرحوم آقامیرعلی صفدر تقوی (ره) ثبت شده بود.

۱۸. یعنی: تمام اهالی کهگیلویه شاهدند که انتقام گرفتم. عده‌ای را کُشتم، عده‌ای را سوزاندم و عده‌ای را گِچِ گرفتم.

تحریک کرد. حسین خان و ایل بهمش گرمسیر که عملاً قادر به پرداخت مالیات نبودند فرصت را مفتنم شمردند و به مقابله با سردار معظم برخاستند. اسکندرخان عکاشه در این باره می‌نویسد:

سردار جنگ از تهران دعوت کرد رفت برای قشلاق تا حسین خان بهمه‌ای که به دستور امیر مجاهد سر از چنبر اطاعت بیرون کرد [۱] و راه سردار معظم را که حکومت بهبهان بود گرفته و شرارتها کرده بود، سردار جنگ را مجبور نمود اوایل تابستان برای دفع او مراجعت به بهبهان کند. رفت دور قلعه او را محاصره کرد. استعداد از بختیاری خواست کار به معظم‌الیه سخت شد با سی و شش سوار تدارک دیده، با خرجی و باروبنه کافی چهل روز از تابستان گذشته از خطه چغاخور حرکت کردم... وقتی بود که حسین خان مجبور شده بود برادر خود را گروهی فرستاده و خودش برای چهارمحال برود و اردوی سردار جنگ از محاصره برخاسته وارد بهبهان شده بود... سه چهار شب در شهر اقامت شده و اردو حرکت کرد در داخله ایلات کهگیلویه برای اخذ مالیات سه ساله که هر کدام از خوانین زاده‌ها یا حضرات احمد خسروی حکومت می‌شدند اعتنا نکرده و مال دیوان به ایشان نپرداخته بودند. سردار جنگ چنان زهر چشمی از تمام طوایف گرفت که اگر عوض سه ساله ده ساله خواستی، بدون تعلل و مسامحه پرداختندی. عوض مالیات تمام اسلحه و یراق ایشان را گرفت. زنهای رؤسا برای شفاعت والتجا آمدندی؛ سه شب، چهار شب در اردو اقامت نمودندی، چنان داخله را منظم کرد که اگر طشت زر میان سر یک ادنی آدم گذاشتی [و] تمام ایلات را گردش نمودی، کسی قدرت طماعی آن را نکردی. در تمام داخله یک قبضه تفنگ مانند. تا اوایل عقرب [ذیحجه ۱۳۳۲ و آبان ۱۲۹۳] اقامت فرمودند. نظم به سزایی داد. مراجعت کردیم برای رامهرمز و سال امیر. قلعه کلک [الکک] را که حسین خان در او دم از خودسری می‌زد، مدتی محصور معظم‌الیه بود، بعد تسلیم شد و چند نفر از بختیارها را در محافظت او میانش نشانیده مراجعت نموده، یک شب را در قلعه مزبور منزل فرموده. صبح دستور دادند به محمد کریم خان قلعه را که تمام از سنگ و گچ بنا نموده بودند، با باروت و کثرت جمعیت، تا آخرین سنگ بنای او را با خاک یکسان نموده، آمدند

در رامهرمز محلق شدند... ۱۹

از روابط میان ایل بهمنی گرمسیر و بختیارها، مطلب دیگری در منابع ثبت نشده است. طبیعی است که ایل بهمنی در دوره حکومت بختیاری، تابع شرایط عمومی آن دوره بوده بدین معنی که کلاتران آن از حکام بختیاری اطاعت می‌کرده و مالیات ایل خود را به موقع می‌پرداخته‌اند. اما علاوه بر این، به استثنای برخورد فوق قرائنی حکایت از آن می‌کند که حسین خان بهمنی با حکام بختیاری تا حدودی روابط حسنه‌ای برقرار کرده بود. در مباحث آینده به این موضوع اشاره خواهیم کرد.

ایل طبیعی گرمسیر در آن زمان به کلاتری علی محمد خان اداره می‌شد، که فردی مقتدر و شجاع بود. در سال ۱۳۳۶، بختیارها که حکومت کهگیلویه را در اختیار داشتند، مالیات معوقه سه ساله طبیعی گرمسیر را مطالبه کردند. آنان بدین منظور می‌خواستند که مأموران مالیاتی خود را مستقیماً به میان طوایف ایل بفرستند و مالیات را دریافت کنند. علی محمد خان با این امر مخالفت کرد، زیرا معتقد بود که بختیارها کینه حملات و ضربه‌هایی را که از ایل طبیعی سردسیر متحمل شده‌اند، در دل دارند و به گونه‌ای می‌خواهند از ایل طبیعی انتقام بگیرند و از طرف دیگر، حضور نمایندگان بختیاری در میان طوایف طبیعی، بیانگر ضعف سیاسی خان طبیعی و اهانت به او تلقی می‌شد. علی محمد خان به دلیل این مخالفت به بهبهان احضار شد، ولی بر مخالفت خود با حضور مستقیم مأموران بختیاری اصرار ورزید و در نتیجه او را بازداشت کردند. سران ایل طبیعی پس از دریافت خبر بازداشت خان، در بهبهان به دیدار او رفتند و به وی پیشنهاد کردند با وساطت آقای شیخ الاسلام که از متنفذان بهبهان بود، موجبات آزادیش را فراهم آورند. علی محمد خان از این پیشنهاد ناراحت شد و اظهار کرد که من با توطئه شیخ الاسلام و به قصد تحقیر و اهانت بازداشت شده‌ام. جرم من دفاع از حیثیت و نوامیس ایل طبیعی است. بنابراین یا باید در این زندان بمیرم و یا اینکه با قدرت و پشتیبانی سران ایل آزاد شوم. در نتیجه، افراد مسلح طبیعی شبانه محل بازداشت خان را محاصره و او را آزاد و همراه

او به سوی کهگیلویه حرکت کردند. حکام بختیاری پس از اطلاع از این موضوع نیروهای خود را به تعقیب آنان فرستادند. در چند کیلومتری شمال بهبهان در محلی به نام گره درگیری میان طرفین شروع شد. پس از چند ساعت زد و خورد و کشته شدن چند نفر از مأموران بختیاری از جمله یکی از کدخدایان طبیعی به نام ملاعلی پناه که در این ماجرا از بختیارها حمایت می‌کرد، نیروهای بختیاری عقب‌نشینی کردند و علی محمد خان عازم لنده شد.

حکام بختیاری با شیخ‌الاسلام بهبهانی به مشورت نشستند و به این نتیجه رسیدند که برای حمله به لنده، مقر علی محمد خان، باید سایر ایلات کهگیلویه را با خود همراه کنند. آنان توانستند نظر موافق شکرالله خان بویراحمدی و قاید محمدعلی تامرادی، حسین خان بهمنی و مهدی خان^{۲۰} برادر سهراب خان دشمن زیاری را جلب کنند و این فشون متحد که به توپ شندر انگلیسی و دو افسر خدمه انگلیسی مجهز بود، عازم لنده شد. علی محمد خان هم آماده نبرد و مقاومت شد. دستور داد خانواده‌ها و احشام ایل طبیعی که در مسیر حمله فشون قرار داشتند به قلعه دزکوه که موقعیتی سوق‌الجیشی داشت، منتقل شوند. او همچنین دستور داد قلعه سوق را تخریب کنند و چنین استدلال می‌کرد که اصولاً همکاری شکرالله خان بویراحمدی با حکام بختیاری به منظور تصرف قلعه سوق و الحاق این بخش از منطقه طبیعی به قلمرو بویراحمد صورت گرفته است. بنابراین اگر ما فاتح شدیم دوباره قلعه را می‌سازیم و اگر مخالفین فاتح شدند از داشتن قلعه محروم می‌مانند. فشون حکومتی و چریکهای محلی به فرماندهی سردار فاتح بختیاری که عازم لنده بودند پس از عبور از تنگ تکاب در محلی به نام گل سرخدان با حمله طایفه گیوه چرمی (از طوایف طبیعی) به سرپرستی قاید کلبلعلی مواجه شدند و دو نفر از آنان به قتل رسیدند و پس از عبور از منطقه سوق و رسیدن به منطقه ایدنک نیز اهالی این منطقه (طایفه کرایبی) به مقاومت برخاستند و عده‌ای از آنان را به قتل رساندند و در این میان یک نفر از مدافعین نیز به نام ملامحمد از طایفه ملای کرایبی

۲۰. مهدی خان در این تاریخ هنوز رسماً کلاوتر دشمن زیاری نبود؛ اما در ست قائم مقام برادر خود بود و عملاً زمام امور ایل دشمن زیاری را در دست داشت.

به قتل رسید. قوای مهاجم موفق شدند از ایدنک عبور کنند و بر فراز تپه‌های مشرف بر لنده در محلی به نام «جخون آخونده»، در حدود یک کیلومتری قلعه لنده، مستقر شوند.

حدود دو شبانه روز قلعه لنده هدف آتش توپخانه مهاجمان قرار داشت و ایل طیبی که در این هنگام از حمایت ایل طیبی سردسیر نیز برخوردار بود، همچنان مقاومت می‌کرد. در این میان از یک سو توپخانه مهاجمان دچار نقص فنی شد و از کار افتاد و از سوی دیگر، شجاعت و مقاومت ایل طیبی و علی محمد خان تحسین برخی از سران کهگیلویه را که در صف مهاجمان قرار داشتند، برانگیخت. قاید محمد علی بهادر نامرادی از یک سو قاصدی نزد علی محمد خان فرستاد و او را از خرابی توپخانه مطلع کرد و از سوی دیگر به منظور منصرف کردن سایر سران کهگیلویه که در جمع مهاجمان قرار داشتند اظهار کرد که ما نباید به شکستن مقاومت مرد شجاع و غیرتمندی همچون علی محمد خان دلشاد باشیم. بنابراین علی محمد خان که از خرابی توپخانه مطلع شده بود در مقاومت خود پایدارتر شد و سران کهگیلویه‌ای قشون مهاجم هم تحت تأثیر سخنان بهادر نامرادی قرار گرفتند. در نتیجه بختیارها به هدف خود که فتح قلعه لنده و سرکوب ایل طیبی و علی محمد خان بود نرسیدند و حاضر به مذاکره شدند و یکی از خوانین بختیاری به نام صارم‌الملک به نمایندگی سردار فاتح بختیاری عازم قلعه لنده و مأمور ملاقات و مذاکره با علی محمد خان شد.

صارم‌الملک سرانجام اجازه ورود به قلعه لنده و ملاقات با علی محمد خان را یافت و به مذاکره پرداخت.^{۲۱} صارم‌الملک استدلال کرد که ما چون نماینده دولت مرکزی هستیم باید مالیات ایل را جمع‌آوری کنیم، علی محمد خان در پاسخ وی اظهار کرد که من در بهبهان هم به شما قول دادم که مالیات را شخصاً جمع‌آوری و پرداخت کنم و نیازی به حضور مأموران حکومتی در میان خانواده‌های مردم

۲۱. در آن تاریخ که مقارن با اواخر ماه رمضان ۱۳۳۶ بود، هنگامی که برای پذیرایی از صارم‌الملک، شربت آوردند، علی محمد خان چون روزه‌دار بود، به منظور ایجاد اطمینان و رفع شبهه مسومیت، ابتدا مقداری از شربت را به فرزند نهم‌سال خود به نام اسکندر (اسکندر خان پورمحمدی) خرواند و سپس به صارم‌الملک تعارف کرد.

نیست. هم‌اکنون هم بر همان قول وفادارم. صارم‌الملک اظهار کرد که من به نمایندگی سردار فاتح به دیدار شما آمده‌ام و لازم است به منظور تکمیل مذاکرات، شما نیز در مقابل به دیدار ایشان بیایید. علی محمد خان پذیرفت و روز بعد به اتفاق دو نفر سوار^{۲۲} عازم محل استقرار قشون مهاجم شد و مورد استقبال سردار فاتح قرار گرفت. نهایتاً پیشنهاد علی محمد خان را پذیرفتند، مشروط بر اینکه دو نفر از نزدیکان وی به عنوان گروگان و ضمانت حسن انجام قرار داد، نزد حکام بختیاری بمانند. در نتیجه علی محمد خان قاید باقر پسر خود و قاید محمدحسین (محمد حسین خان ضرغامی) داماد و پسر عمومی خود را همراه حکام بختیاری روانه و خود به جمع‌آوری مالیات اقدام کرد و مبلغ چهارده هزار تومان مالیات معوقه را پرداخت. بدین‌گونه ماجرای مذکور بدون قلع و قمع ایل طیبی و یا تصرف بخشی از قلمرو این ایل، به نحو مدبرانه‌ای خاتمه یافت و قشون بختیاری و چریکهای بومی منطقه را ترک کردند. اما از آنجا که قشون مهاجم آلوده به بیماری وبا بودند، بیماری وبا در منطقه شیوع یافت و بسیاری را به کام مرگ فرستاد. خود علی محمد خان نیز از جمله قربانیان بود که در ۲۴ شوال ۱۳۳۶^{۲۳} درگذشت و جنازه او به نجف اشرف انتقال یافت.^{۲۴} سرتیپ خان فرزند حسنعلی خان پس از وی کلانتری ایل طیبی گرمسیر را به عهده گرفت.

در دوره مورد بحث، علیمرادخان کلانتری ایل طیبی سردسیر را به عهده داشت. وی فردی شجاع و قدرت‌طلب بود و برای نیل به قدرت و حفظ آن از سرکوبی و قتل دیگران ابایی نداشت، اما در عین حال مقید به عبادات و اجرای

۲۲. سران ایل پیشنهاد کردند که تعداد بیشتری از سران طوایف او را همراهی کنند، اما علی محمد خان این اقدام را خطرناک دانست و نپذیرفت. او چنین استدلال کرد که: ممکن است در آن صورت حکام بختیاری همه ما را بازداشت و به حریم ایل تجاوز کنند. اما اگر من به تنهایی بروم و مذاکرات موفقیت‌آمیز باشد که فهوالمطلوب و اگر موفقیت‌آمیز نباشد و مرا بازداشت هم بکنند، باز شما قادر به مقاومت و ادامه نبرد خواهید بود.

۲۳. تاریخ وفات علی محمد خان از دفترچه یادداشت مرحوم آقامیرعلی صفدر تنوی (ره) نقل شد.

۲۴. در نگارش مطالب مربوط به حمله بختیارها و مقاومت علی محمد خان از بیانات آقای حیدرقلی پورمحمدی فرزند اسکندرخان پورمحمدی و همچنین مجیدی، همان، ص ۲۳۰ و ۲۳۱؛ و صفی‌نژاد، همان، ص ۷۱۲ و ۷۱۳ استفاده شده است.

فرايض دينى بود. در دوره کلاترى او، ايل طبيى سردسير انجام و قدرتى چشمگير داشت. کلاتران بويراحمد سردسير (شکرالله خان)، طبيى گرمسير (سرتيپ خان) و بهمنى گرمسير (حسين خان) با عليرادخان ميانه خوبى نداشتند و براى تضعيف او تلاش مى کردند که در فصل آينده به اين موضوع اشاره خواهيم کرد.

در مباحث پيشين اشاره کرديم که از سال ۱۳۲۷ نصرالله خان توانست زمامدارى بلامنازع امور بويراحمد گرمسير را به عهده بگيرد. وي تقريباً تا سال ۱۳۳۳ بر اين مقام باقى بود؛ اما در آن تاريخ که مفران با جنگ جهانى اول بوده و بختيارها حاکم منطقه بودند، مظفرخان برادر نصرالله خان او را برکنار کرد و جانشينش شد. خوانين بختيارى که به دلايل گوناگون از سياست مستفقين و دولت انگليس حمايت مى کردند، ايلات منطقه کهگیلويه و کلاتران آن را هم با توجه به اين گرايش سياسى خود مورد حمايت يا سرکوبى قرار مى دادند. اگرچه قدرت طلبى و نبرد براى کسب قدرت سياسى در ميان فرزندان کلاتران منطقه، امرى رايج و طبيعى و منشاء بسيارى از نبردهاى درون ايلي و برون ايلي و تجزيه ايلات به شاخه هاى متعدد بود و اين امر در مورد نصرالله خان و مظفرخان فرزندان عباسقلی خان نیز صادق است، اما اسنادى در سازمان اسناد ملي ايران وجود دارد که نشان مى دهد، حکام بختيارى هم در سقوط نصرالله خان و صعود مظفرخان بى تأثير نبوده اند. نامه هاى که نصرالله خان و مظفرخان در سال ۱۳۴۲ (۱۳۰۲ ش) به وزارت داخله نوشته اند، مؤيد اين مطلب است.

نصرالله خان در تيرماه ۱۳۰۲ طى نامه اى به وزارت داخله ضمن تشريح خدماتى که پس از قتل پدر در حق برادرش مظفرخان انجام داده، طغيان او را به تحريك امير مجاهد بختيارى حاکم وقت کهگیلويه دانسته و از دولت مرکزی خواسته است که وي را در بازگشت به قدرت يارى کنند.^{۲۵} وي همچنين در اواخر تيرماه يا اوایل مردادماه ۱۳۰۲، نامه ديگرى به وزارت داخله نوشت و در آن از خدمات خود به دولت مرکزی سخن گفت و اظهار داشت:

۲۵. سازمان اسناد ملي ايران، پوشه شماره ۰۰۱۰۰۰۴۲ - ۲۹۰، سند شماره ۸.

هنگامی که نظام السلطنه والی فارس، حاج معین السلطنه را به حکومت بهبهان منصوب کرد، هیچکس از خوانین کهگیلویه حاضر به همکاری با او نشد و حتی از ورود وی به شهر ممانعت کردند، اما من زحمت کشیدم و آنها را متقاعد کردم.

او در این نامه امیرمجاهد را فردی ستمگر به مردم و خائن به دولت و ملت و هوادار بیگانگان (انگلیس) معرفی می‌کند و همین عوامل را موجب مخالفت خود با امیرمجاهد و در نتیجه خصومت امیرمجاهد با خود می‌داند. او متذکر می‌شود که: من به دلیل وطن‌خواهی با خوانین کازرون و دشتستان همدست شدم و با انگلیس جنگیدم و از سوی دیگر می‌خواستم واسموس را دستگیر کنم و به دولت تحویل دهم اما موفق نشدم.

همچنین وقتی که آقای نوری‌زاده وارد بهبهان شد و ۶۰ نفر حاضر شدند به فرماندهی او با انگلیس بجنگند، امیرمجاهد آنان را از بهبهان اخراج کرد و آنها ناگزیر به قلعه من (آرو) پناهنده شدند. امیرمجاهد آنها را تعقیب کرد و بدین منظور قلعه اینجانب را به محاصره در آورد. چون می‌دانستم که امیرمجاهد قصد دارد آنها را به انگلیسیها تحویل بدهد، با وی مقابله کردم و او را شکست دادم. به هر حال سه بار با هجوم قشون آنها مواجه شدم و هر سه بار آنها را شکست دادم. آنها نیز پس از آنکه از طریق نظامی قادر به از بین بردن من نشدند، برادرم را برضد من تحریک کردند و با اخذ مبلغ گزافی از وی، او را در کسب قدرت و خلع اینجانب یاری کردند. نصرالله خان پس از بیان این مطالب مجدداً از دولت مرکزی می‌خواهد که او را در بازگشت به قدرت یاری دهند.^{۲۶}

وزارت داخله در ۲۷ مردادماه ۱۳۰۲ ضمن مخابره تلگرافی به نصرالله خان از خدمتگزاری و دولت‌خواهی او تقدیر می‌کند و به وی اطلاع می‌دهد که در مورد شکایت او برضد مظفرخان، به حکومت کهگیلویه (علی ضیاء السلطان لشکری،

اولین حاکم دولتی کهگیلویه بعد از بختیارها) دستور مقتضی داده شده است.^{۲۷} در ادامه همین سیاست، وزارت داخله به حکومت کهگیلویه دستور می‌دهد که در احقاق حق نصرالله خان هر اقدامی لازم است به عمل آورد و نتیجه را اطلاع دهد.^{۲۸} اما مظفر خان از شکوائیه نصرالله خان برضد خود مطلع می‌شود و برای خنثی کردن اقدام او در تاریخ ۹ مردادماه ۱۳۰۲ نامه‌ای برای وزارت داخله ارسال می‌کند. او در این نامه مدعی می‌شود که نصرالله خان تصویر نادرستی از وی ارائه کرده و ادعای وی در این مورد که مظفر خان پس از فوت پدرمان معادل پنجاه هزار تومان حقوق او و سایر ورثه را تصرف و غصب کرده بی‌اساس بوده است. مظفر خان در این نامه متقابلاً مدعی می‌شود:

نصرالله خان در جنگ جهانی اول با انگلیسیها همپیمان بوده و با حیدرخان حیات داودی عامل مشهور انگلیس همکاری می‌کرده و همچنین مصمم بوده که مرا نابود کند، اما ایل من که وطن خواه بودند، تسلیم سیاست انگلیس نشده‌اند. ظلم و ستم او افراد ایل را به ستوه آورده و بدین سبب افراد ایل او را خلع کرده و اینجانب را به کلاتری برگزیده‌اند و هم‌اکنون هم حدود ۱۰ سال است که کلاتری را به عهده دارم و مردم از من راضی هستند و همواره مالیات ایل را به حکام وقت پرداخت و رضایت آنها را جلب کرده‌ام و وقتی که افراد ایل می‌خواستند نصرالله خان را از بین ببرند، شخصاً مانع شده‌ام و حتی هم‌اکنون به او و هیالش شهریه هم می‌دهم.^{۲۹}

از عبارات نامه‌های این دو شخص چنین استنباط می‌شود که نصرالله خان ساده‌لوح و عوام، اما مظفرخان فردی زیرکتر و سیاستمدارتر و در نتیجه در ایجاد ارتباط با حکام دولتی و جلب رضایت و حمایت آنها موفق‌تر بوده است و به همین دلیل توانسته بر مسند قدرت باقی بماند و تا ۱۳۲۵ شمسی به کلاتری ادامه دهد. وزارت داخله در پاسخ به نامه مظفرخان در مهرماه ۱۳۰۲ به وی نوشت که:

۲۷. سازمان اسناد ملی ایران، همان پوشه، سند شماره ۱.

۲۸. سازمان اسناد ملی ایران، همان پوشه، سند شماره ۲.

۲۹. سازمان اسناد ملی ایران، پوشه ۲۹۰-۰۰۱۰۰۰۴۲، سند شماره ۶.

... حکومت جلیله هم خدمتگزاری شما را به وزارت داخله اطلاع داده بودند. البته مطمئناً مشغول خدمت باشید و از طرف حکومت جلیله هم مساعدت لازم نسبت به شما خواهد شد.^{۳۰}

بدین‌گونه حکومت مرکزی در نهایت قاطعانه از مظفر خان حمایت کرد و این امر سبب بقای کلانتری او شد. نصرالله خان هم به ناچار از بازگشت به قدرت ناامید و راضی شد که در یکی از دهات به زندگی عادی ادامه دهد.

در بویراحمد سردسیر پس از به قتل رسیدن کریم خان در سال ۱۳۲۵، اگرچه ولی خان (فرزند خداکرم خان) از نظر سنی بزرگ‌تر بود، اما به اتفاق برادرزاده خود شکرالله خان (فرزند هادی خان) به اداره امور ایل پرداخت. شاهین خان فرزند ولی خان که فردی زیرک و شجاع بود در سمت قائم‌مقام پدر خود نیز انجام وظیفه می‌کرد. او می‌خواست با تدبیر، دو طایفه بویراحمد یعنی طوایف آقایی و قاید گیوی را که طرفدار فرزندان کریم خان (سرتیپ و غلامحسین) بودند به خود جلب کند، از این رو به فرزندان کریم خان مهربانی می‌کرد. اگرچه تقسیم منطقه بویراحمد سردسیر به دو بخش علیا و سفلی هنوز رسماً صورت نگرفته بود، اما فرزندان کریم خان در نواحی علیای بویراحمد نفوذ داشتند و شکرالله خان در نواحی سفلی بویراحمد نفوذ داشت. رفتار مسالمت‌آمیز شاهین خان با فرزندان کریم خان، سوءظن شکرالله خان را برانگیخته بود. در این میان به دلایلی که برای ما روشن نیست (شاید به قصد از بین بردن شکرالله خان)، شاهین خان طوایف آقایی و قاید گیوی را به حمله به منطقه سفلی بویراحمد، که حوزه نفوذ شکرالله خان بود، تشویق کرد. او طرح حمله را با این طوایف هماهنگ و اسم رمز را هم معین کرد و مقرر شد که به محض دریافت نامه حاوی اسم رمز، حمله انجام شود؛ سپس از منطقه چنار نامه‌ای برای سران این طوایف نوشت و چهارصد فشنگ تقاضا کرد. کلمه فشنگ اسم رمز قراردادی میان آنها و منظور از آن اعزام چهارصد نفر مسلح به منطقه چنار بود. اما نامه شاهین خان به دست شکرالله خان افتاد. شکرالله خان که از

قبل به شاهین خان ظنن شده بود، با ملاحظه این نامه به یقین رسید و مصمم به نابودی وی شد و سرانجام در سال ۱۳۲۷ شاهین خان را به قتل رساند^{۳۱} و ولی خان پدر او را نیز از دو چشم کور کرد.^{۳۲} بدین گونه شکرالله خان ظاهراً زمامدار بلامنازع امور ایل بویراحمد سردسیر شد؛ اما قتل شاهین خان باعث شد که طوایف آقایی و قایدگیوی دور سرتیپ و غلامحسین فرزندان کریم خان جمع شوند و زمینه را برای کلاتری آنان فراهم کنند. از سال ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۲ به مدت پنج سال ایل بویراحمد سردسیر در بحران اختلاف و منازعه سرتیپ خان و غلامحسین خان و طوایف هوادار آنها (آقایی و قایدگیوی) با شکرالله خان و طوایف طرفدار او (تامرادی و دشت موری) به سر می برد تا اینکه در ۱۳۳۲، نصیرخان سردار جنگ بهختیاری که حکومت کهگیلویه را در دست داشت، منطقه بویراحمد سردسیر را رسماً میان سرتیپ خان و غلامحسین خان از یک سو و شکرالله خان از سوی دیگر تقسیم کرد. قلمرو سرتیپ خان و غلامحسین خان به بویراحمد سردسیر علیا (بالا) و قلمرو شکرالله خان به بویراحمد سردسیر سفلی (پایین) مشهور شد. این تقسیم بندی به دلیل نقش فعال سردار جنگ در آن، به تقسیم سردار جنگی معروف شد. بنابراین از ۱۳۳۲، به طور رسمی سرتیپ خان کلاتری بویراحمد علیا و شکرالله خان کلاتری بویراحمد سفلی را به عهده گرفتند.

کلاتری ایل دشمن زیاری را از ۱۳۰۱ تا ۱۳۲۴ نصیرخان بر عهده داشت سالهای آخر کلاتری وی مفارن با دوره گسترش قدرت کریم خان بویراحمدی بود. کریم خان که با عنوان بیگلربیگی و ضابطی کهگیلویه، متصدی جمع آوری مالیات ایلات بود و البته بدین وسیله سلطه خود را بر ایلات و سران آنها نیز اعمال می کرد، با نصیرخان درگیری داشت؛ زیرا نصیرخان حاضر به پذیرش سلطه وی بر ایل دشمن زیاری نبود. کریم خان به اتفاق نیروهای دولتی به قلمرو ایل دشمن زیاری حمله کرد و قلعه راک دشمن زیاری را به توپ بست. این امر به قتل چند نفر از

۳۱. بنابه روایتی، شاهین خان به دست یکی از افراد طایفه قایدگیوی به نام محمدعلی در سرچناو به قتل رسید (رک: کیاوند، همان، ص ۸۶)

۳۲. ولی خان از این تاریخ به خوانین بهمنی پناه برد و سرانجام در سال ۱۳۴۲ قمری درگذشت.

طرفین منجر شد؛ اما نیروهای دولتی و کریم خان نهایتاً موفق به سرکوبی نصیرخان نشدند و طرفین با هم سازش کردند. پس از نصیرخان برادرزاده اش فریدون خان^{۳۳} (فرزند رستم خان) کلانتری ایل را به عهده گرفت دوره کلانتری فریدون خان چندان دوام نیافت و او در شعبان سال ۱۳۲۵ وفات کرد.^{۳۴} بعد از فریدون خان برادرش سهراب خان کلانتری ایل را به دست گرفت. در دوره کلانتری سهراب خان و احتمالاً از ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۴ ق یعنی فاصله میان کودتای ۱۲۹۹ تا سلطنت رضا خان در ایل دشمن زیاری تحولی سیاسی رخ داد؛ بدین معنا که میان سهراب خان (فرزند رستم خان) و فرزندان نصیرخان (عباسقلی خان و سایر برادرانش) که برادران مادری او نیز بودند، اختلاف ایجاد شد^{۳۵} و منجر به جدایی عباسقلی خان و امامقلی خان و سایر برادرانشان از قلمرو کلانتری سهراب خان گردید. بدین ترتیب ایل دشمن زیاری به دو شاخه رستم خانی (به کلانتری سهراب خان) و نصیرخانی (به کلانتری عباسقلی خان) تقسیم شد.^{۳۶} از آن پس نیز دامنه اختلاف و خصومت میان کلانتران رستم خانی و نصیرخانی رو به گسترش بود و ما در فصل آینده ادامه این تحولات را پی خواهیم گرفت.

۳۳. رستم خان در همسر داشت. یکی بی بی کتابون دختر خداکرم خان بویراحمدی و دیگری از تیره گرشاسبی دشمن زیاری بود. سهراب خان و مهدقلی خان از بی بی کتابون و فریدون خان و قاید آله کرم از زن گرشاسبی بودند. بی بی کتابون پس از فوت رستم خان به عقد نصیرخان درآمد و برای او چهار پسر به نامهای عباسقلی خان و امامقلی خان و جان محمد خان و قاید محمدعلی به دنیا آورد.

۳۴. سال وفات فریدون خان دو دفترچه یادداشت مرحوم آقامیرعلی صفدر تقوی (ره) قید شده بود.

۳۵. عوامل بروز اختلاف میان خاندان کلانتری ایل دشمن زیاری و انشعاب آن قابل بررسی است یکی از این عوامل، مسئله املاک منطقه لگین (ما بین کوشک و راک) بود. در سال ۱۳۳۰ ق نزاعی میان سه تیره از سادات رضا توفیقی (اسماعیلی و احمدی از یک سو و علایی از سوی دیگر) رخ داد و در نتیجه آن سادات علایی مجبور به ترک منطقه سوق و مهاجرت به منطقه حومه چرام و گنجهسازان شدند. املاک منطقه لگین منتمن به این سادات بود. آنان به سهراب خان مراجعه و تقاضا کردند که چون قادر به بازگشت به منطقه و استفاده از این املاک نیستند، سهراب خان املاک لگین را از آنها خریداری کند، سهراب خان به هر دلیل نپذیرفت. اما عباسقلی خان به دلایل عاطفی و یا دلایل دیگر حاضر شد املاک لگین را از سادات علایی بخرد. این امر موجب کدورت سهراب خان و سوءظن وی نسبت به عباسقلی خان شد. ظاهراً اختلاف از اینجا شروع شد و یا اگر دلایل سیاسی و اجتماعی دیگری هم داشت با این مستحک بروز و ظهور یافت.

۳۶. با استفاده از اطلاعات حاج اسفندیار جمشیدی.

عملکرد بختیارها

وجه غالب عملکرد حکومتها در طول تاریخ، سرکوبی و تفرقه‌انگیزی و اخاذی بوده است. عملکرد بختیارها در کهگیلویه نیز از این قاعده مستثنی نبود. البته این شیوه عمل بختیاری اختصاص به منطقه کهگیلویه نداشت. شیوه رفتار آنها در دوران حکومتشان با مردم استانهای گوناگون کشور، تنفر و ضدیت همگانی را برانگیخت. هنگامی که دولت انگلیس شرایط را برای پایان دادن به سلسله قاجار و روی کار آوردن سلسله‌ای دیگر با حکومت مرکزی مفتدر فراهم دید، از نظر دولت انگلیس ایل بختیاری یکی از نیروها و قبایل مناسب برای جایگزینی سلسله قاجار بود، اما عملکرد سوء آنها در سراسر مملکت در سالهای بعد از مشروطیت تا کودتای ۱۲۹۹، باعث شد که از کسب این موقعیت محروم بمانند و دولت انگلیس در نهایت رضاخان را مأمور این امر کند. خسروخان سردارظفر در خاطرات خود، بر عملکرد ناپسند ایل بختیاری در دوره حکومتشان تأکید می‌کند. او در این باره می‌نویسد:

کسانی که پس از ما این تاریخ را می‌خوانند، خواهند گفت که این سلسله با این دناشت طبع و طمع و حرصی که داشتند چگونه مدتی زمامدار مملکت بودند و چگونه با این خوی و کردار و رفتار، حفظ مقام خود را می‌کردند. افسوس که این خدمت بزرگ این خانواده در راه مشروطیت و این زحمتهای و فداکاریها هبا و هدر شد و جز بدنامی و بدکرداری از آنها در صفحه تاریخ چیز دیگری نماند.^{۳۷}

در منطقه کهگیلویه نیز همزمان با مبارزه مردم این دیار برضد منافع انگلیس، سرکوبی آنها به عنوان اشرار به دست حکام بختیاری ادامه داشت. در ۱۰ صفر ۱۳۲۷ خسروخان (سردارظفر) و سلطان محمد خان (سرداراشجع) طی تلگرافی به وزیر کشور وقت، اعلام کردند که برای سرکوبی ایلات کهگیلویه نیاز فوری به توپ

۳۷. میرزایی، همان، ص ۳۰۹، (به نقل از مجله وحید، دوره چهاردهم، شماره سوم، قسمت چهاردهم، ص ۱۸۰).

دارند و وزیر مزبور دستور داد که توپ کاشان را بدین منظور ارسال کنند، اما این خوانین بنا به ضرورت و اهمیت موضوع در خواست کردند که توپ اصفهان برای آنها ارسال شود.^{۳۸} در ذیقعده ۱۳۳۰ (آبان ۱۲۹۱)، عشایر کهگیلویه، به ولیوتنان بولاک، و دسته قشون او حمله کردند که در نتیجه خود بولاک مجروح شد و یک سوار ملازم هندی او نیز به قتل رسید. متعاقب حادثه فوق سردار جنگ بختیاری طی تلگرام مورخ ۱۲ آبان ۱۲۹۱ خود به گریهیم جنرال قنسول انگلیس، ضمن اظهار تأسف از حادثه بولاک نوشت:

مکتوبی هم به سهام السلطنه برادرزاده خود نوشته‌ام که با عده زیادی به طرف خاک کهگیلویه حرکت کرده و مرتکبین این حمله را تنبیه سخت نماید ... شما مطمئن باشید حتی اگر رفتن خود من هم لازم باشد، خواهم رفت و آنها را طوری تنبیه خواهم کرد که بعد از این جرئت ورود به خاک بختیاری را نداشته باشند.^{۳۹}

سر والتر تنلی سفیر انگلیس در ایران به سر ادوارد گری وزیر امور خارجه این دولت طی تلگرافی در ۱ محرم ۱۳۳۱ اعلام کرد:

دسته بزرگی از ایلاتیها که تخمیناً عده آنها از ۲۰۰ الی ۳۰۰ نفر بود به دسته ۶۲ نفر از سوارهای هند مرکزی [تبعه انگلیس] که به اتفاق مازور کتل ول و کاپیتان اکفورده به قصد شکار به طرف دشت ارجن [ارژن] می‌رفتند صبح ۱۱ دسامبر بین خان زنیان و دشت ارژن قریب ۳۰ میلی شیراز حمله نمودند. با کمال تأسف راپورت می‌دهم که کاپیتان اکفورده مقتول شد و یکی از سوارها کمی مجروح گردید. نه رأس قاطر متعلق به رژیمان برده شد و تمام قافله مال‌التجاره که حرکت کرده بود به غارت رفت.^{۴۰}

در تلگراف ۵ محرم ۱۳۳۱ تنلی به گری آمده است:

به موجب راپورتنی که ایالت داده است، به خوبی واضح می‌شود که سارقین از

۳۸. سازمان اسناد ملی ایران، پوشه شماره ۰۰۰۶۰۰۵۶ - ۲۹۳.

۳۹. همان، ص ۲۰۳۵.

۴۰. کتاب آبی، ج ۸، ص ۲۰۵۱ و ۲۰۵۹.

عبور ۱۰۰ نفر سربازان ایرانی و ۳۰ نفر ژاندارم و ۱۰ نفر توپچی با یک نفر صاحب‌منصب سوئدی و چند نفر از صاحب‌منصبان ایرانی مانع نشده و به عساکر انگلیسی حمله نمودند به خیال آنکه قشون مزبور برای حفظ قافله‌ای که آنها قصد حمله به آن را داشتند، حرکت کرده است.

او در ادامه مطالب خود گزارش می‌دهد که:

بنا بر نظر مخبرالسلطنه والی فارس سارقین بلاشبیه از طایفه بویراحمندی بودند و ۱۲ نفر از آنها مقتول شدند و تمام قاطرهای محمول به استثنای ۳ رأس آنها مترد گردیدند. او نیز می‌گوید که جنگ تا ۵ ساعت طول کشید تا آنکه تاریکی شب و خستگی، ژاندارمها و سواران را مجبور نمود دست از جنگ بکشند... ایالت در صدد فرستادن قشونی به تعاقب راهزنان مذکور می‌باشد، ولی برف گردنه‌ها اسباب اشکال هر قسم اقدامات نظامی خواهد بود و اوامر مؤکده برای حکمران بختیاری بهبهان و سردار جنگ فرستاده شده است که قشون معظمی از بختیارها تشکیل داده و طایفه بویراحمندی را به سختی تنبیه نمایند و از دو طرف به آنها حمله خواهد شد. از آن می‌ترسم که از این اقدامات نتایج رضایت‌بخشی به ظهور نرسد.^{۴۱}

تنلی در تلگراف دیگری که در همان روز به گری مخابره کرده است می‌نویسد: عقیده قطعی من بر این است که هیچ چیز کفایت نخواهد کرد مگر آنکه مرتکبین طوری تنبیه شوند که عبرت سایرین شود. دولت ایران خود را حاضر و مصمم به تنبیه مرتکبین این قضیه می‌داند و اوامر مؤکده لازم را داده‌اند که مرتکبین مزبور را به طوری سرکوبی دهند که در واقع آنها را معدوم نمایند.^{۴۲}

وی در تلگراف دیگری که در ۶ محرم به گری مخابره کرد از قول مخبرالسلطنه والی فارس اعلام می‌کند که:

برای سرکوب بویراحمند اردو اعزام و به حکمران بهبهان، رؤسای بختیاری،

سردار جنگ و مرتضی قلی خان امر شده که برضد ایل مذکور اقدام کنند و دولت ایران اعتماد دارند که نتیجه اقداماتی که برای سرکوبی آنها می شود، در واقع اعدام طایفه بویراحمندی که دائماً منشاء اغتشاش در راههای تجارتهی اصفهان و یزد و کازرون بوده اند، خواهد بود.^{۴۳}

در جمادی الاول ۱۳۳۱ وزیر کشور وقت به حکام بختیاری، که مشغول سرکوبی بویراحمندیها بودند، دستور می دهد که از فرصت استفاده و مبلغ هزار لیره بابت غرامت خون هندی مقتول ملازم بولاک از بویراحمندیها دریافت کنند تا ضرری متوجه دولت نشود. نجفقلی خان صمصام السلطنه در نامه ای به وزیر کشور پیشنهاد کرد که چون بویراحمندیها جزو حکومت کهگیلویه هستند دولت مرکزی به حکومت کهگیلویه و حکومت بختیاری اکیداً امر کند که یک ماه بعد که حکومت بختیاری به بیلاق کوچ می کند مبلغ غرامت را از بویراحمندیها دریافت کنند و خودش (نجفقلی خان) هم بر عهده گرفت که به حکومت کهگیلویه و حکومت بختیاری در این باب دستورات لازم را بدهد و اطمینان داد که این امر اجرا خواهد شد بی آنکه ضرری متوجه دولت شود.^{۴۴}

محتوای این چند سند به خوبی نشان می دهد که عشایر کهگیلویه چگونه به عمال و کاروانهای تجاری دولت استعمارگر انگلیس هجوم می بردند و خشم آن دولت را بر می انگیزختند و چگونه دولت مرکزی و حکام بختیاری و مأموران انگلیسی به طور هماهنگ به سرکوبی این مردم می پرداختند.

در مباحث پیشین مطالبی درباره سرکوبی ایل بهمنی در سال ۱۳۳۲ و ایل طیبی در سال ۱۳۳۶ به دست حکام بختیازی نگاشتیم. در سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۶، که مقارن با جنگ بین المللی اول بود، حکام بختیاری مأمور اجرای سیاست متفقین و دولت انگلیس در منطقه کهگیلویه بودند و ایلات و کلانتران مخالف این سیاست را سرکوب می کردند. از ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۹، کهگیلویه دچار خشکالی و قحطی بود و ملخها محصولات کشاورزی را نابود می کردند. بدیهی است که در این ایام، مردم

این منطقه حتی قادر به تأمین معاش خود نبودند. از سوی دیگر، اخذ مالیات به دستور حکام دولتی امری تعطیل ناپذیر بود و مردم قحطی زده برای پرداخت مالیات تحت فشار قرار می گرفتند. بنابراین، شورش و قیام در برابر این اعمال فشارهای غیرعادلانه، اجتناب ناپذیر می نمود. در چنین شرایطی سرکوبی ایلات کهگیلویه در دستور کار دولت مرکزی و حکام بختیاری قرار گرفت و برای اعمال این سیاست، در ذیحجه ۱۳۳۸ (اواسط ۱۲۹۹ شمسی)، چهار نفر از سران بختیاری (نجفقلی خان، خسروخان، لطفعلی خان، غلامحسین خان) در نامه‌ای به هیئت دولت وقت نوشتند:

برای اعاده نظم و قلع و قمع اشرار کهگیلویه دو عراده توپ شیندر با توپچی لازم است.^{۴۵}

در ۲۲ جدی (دی) ۱۲۹۹ شمسی، لطفعلی خان امیرمفخم و مرتضی قلی خان، که مأموریت سرکوبی ایلات به آنها سپرده شده بود، در تلگرافی به صمصام السلطنه (نجفقلی خان) متذکر شدند که باتوجه به استحکام قلاع کهگیلویه و قحطی و ملخ خوارگی آن دو سه ساله، تدمیر منطقه کهگیلویه و وصول مالیات آن نیاز به دو عراده توپ شیندر کوهستانی با توپچی ماهر دارد.^{۴۶} آنها همان تلگراف را در همان تاریخ برای رئیس الوزرای وقت نیز مخابره کردند و ضمناً خواستند که، با توجه به قحطی و ملخ خوارگی در منطقه کهگیلویه، اجازه داده شود که مالیات رامهرمز را برای مخارج اردو دریافت کنند.^{۴۷} متعاقب آن در ربیع الثانی ۱۳۳۹ (دی ۱۲۹۹)، صمصام السلطنه نامه‌ای بدین شرح به رئیس الوزرا نوشت:

... محض اینکه خاطر مبارک را کاملاً از تریبایات حوزه بختیاری و حدود کهگیلویه و اعاده نظم آن صفحات مطمئن و آسوده داشته [کذا] باشد تقاضاهای ذیل را معروض می دارد و امیدوار است بذل توجهی بفرماید که در این موقع اسباب حصول امنیت و انتظام در آن نقاط فراهم گردد.

۴۵. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، اسناد شماره ۳۳-۸۶۵، ۳۴ و ۳۴-۸۶۵.

۴۶. همان جا، سند شماره ۲۲-۸۶۵.

۴۷. همان جا، سند شماره ۲۸-۸۶۵.

- ۱) اولاً، برای اینکه آقایان امیرمفخم [لطفعلی خان] و مرتضی قلی خان کاملاً مسئولیت را عهده‌دار باشند، امتدها می‌نماید مقرر شود حکم رسمی آقایان مزبور را صادر و مخایره فرمایند که با نهایت صمیمیت مشغول خدمتگزاری بوده خود را مسئول بدانند.
- ۲) چون برای تنظیمات و جلوگیری از اشرار و نظم حدود بهبهان و کهگیلویه باید به قدر لزوم مهمات همراه داشته باشند، متمنی است دو عراده توپ شیندر کوهستانی با مونسینون کافی و توپچی قابل به آنها برسانند تا انشاءالله به طور کامل موفقیت حاصل نمایند که آن حدود را منظم بدانند.
- ۳) تمنا دارد مقرر فرمایند وزارت جلیله پست و تلگراف به اداره تلگرافخانه اصفهان و عربستان [خوزستان] و بهبهان امر فرمایند تلگرافات آقایان مزبور را که به مقامات وزارتخانه‌ها مخایره می‌نمایند، چه مستقیم و چه به توسط، مجانی مخایره نمایند که راپورت وقایع و اقدامات خود را با مطالب لازمه همه وقت به عرض برسانند.
- ۴) چون البته برای اردوکنشی و انتظامات آن صفحات مخارج عمده [ای] را متحمل خواهند شد و در نقاط کهگیلویه به واسطه ملخ‌خوارگی فحطی شده است و از حیث حمل آذوقه و غیره ناچار دچار کمال عسرت هستند، مستدعی است مقرر شود مالیات هذالسنه بیچی ایل رامهرمز را اختصاص بدهند که به مصرف مخارج لازمه اردوکنشی کهگیلویه برسد تا درجه [ای] دچار اشکالات و زحمت نشوند.
- ۵) چون برای تفنگچیهای بین راه کهگیلویه تفنگ کسر دارند، مستدعی است مقرر فرمایند عجلتاً اجازه‌نامه ده قبضه تفنگ موزر با سی هزار فشنگ موزر به اسم آقای مرتضی قلیخان صادر و مرحمت شود که شخصاً برای خریداری اقدام نموده و ادار نمایند که بدهند به مستحفظین راه. یقین دارد که حضرت اشرف عالی هم لزوم اجرای عرایض فوق را تصدیق و تصویب خواهید فرمود. امضاء نجفقلی.^{۴۸}

رئیس‌الوزراء در پاسخ به این درخواست، ارسال توپ را مقدور ندانست ولی موافقت کرد که مالیات رامهرمز برای مخارج اردو دریافت شود و دستورات لازم را

در این مورد به وزارت مالیه، ابلاغ کرد.^{۴۹} وزارت مالیه طی نامه‌ای در ۲۹ دی ۱۲۹۹ به ریاست وزرا درخواست کرد:

برای اینکه میزان مخارج جنسی اردوی مزبور معلوم و تکلیف اداره مالیه در پرداخت آن معین باشد، مستدعی است مقرر فرمایند صده اردو و مقدار جنسی که برای هر یک از افراد آن باید تأدیه گردد تشخیص و تصویبنامه آن نیز صادر گردد تا حسب المقرر از آن قرار تعلیمات لازم به اداره مالیه فارس صادر شود.^{۵۰}

متعاقب آن نجفقلی خان صمصام‌السلطنه در اول بهمن ۱۲۹۹ طی نامه‌ای به رئیس‌الوزرا خواسته قبلی خود را مبنی بر ارسال توپ تکرار و اظهار کرد که ده هزار نفر سوار و تفنگچی برای قشون‌کشی به کهگیلویه گرد آمده‌اند.^{۵۱}

بدین ترتیب مردم کهگیلویه در حالی که دچار چنان فحطی و تنگدستی‌ای بودند که حتی قشون مهاجم تأمین مخارج قشون‌کشی خود را در این منطقه دشوار می‌دید، آماج حمله و سرکوب حکام دولتی (بختیاری) و اخاذیهای آنها قرار گرفتند. حکام بختیاری برای تأمین هزینه قشون‌کشی به کهگیلویه مالیات رامهرمز را دریافت و کسری آن را از دولت درخواست می‌کردند و در این مورد مکاتبات زیادی با مقامات دولتی داشتند.^{۵۲} و به افراد متعددی از جمله سید محمد بهبهانی^{۵۳} متوسل شدند. مسلم است که خوانین بختیاری برای دریافت مخارج قشون‌کشی به کهگیلویه از حمایت مقامات انگلیسی هم برخوردار بوده‌اند. در ۲۷ اسد (مرداد) ۱۳۰۰ شمسی، لطفعلی خان و مرتضی قلی خان در تلگرافی به سردار اشجع متذکر شد که:

... راجع به بیست و شش هزار تومان و کسری [= اندی] مخارج اردو کشی

۴۹. همان جا، سند شماره ۲۷ - ۸۶۵.

۵۰. همان جا، سند شماره ۳۰ - ۸۶۵.

۵۱. همان جا، سند شماره ۲۳ - ۸۶۵.

۵۲. همان جا، سند شماره ۱ - ۸۶۵ تا ۲۰ - ۸۶۵.

۵۳. سید محمد بهبهانی باید همان آیت‌الله سید محمد بهبهانی فرزند آیت‌الله سید عبدالله بهبهانی رهبر روحانی مشروطه‌خواه باشد (ر.ک: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، اسناد شماره ۵ - ۸۶۵ و ۸ - ۸۶۵).

بهبهان و «کهگیلویه» سابقاً تلگرافی وسیله خود جنابعالی به جناب کاپیتان تیل^{۵۴} مخبره شد که وعده مساعدت دادند. چندی قبل هم در نتیجه اقدامات حضرت اشرف آقای مصصام السلطنه دولت وعده صدور حواله فرموده بود. خواهشمندیم با مراجعه به نوشته جاتی که در این باب نزد نصیرالسلطان ضبط است، با اطلاع و مساعدت جناب کاپیتان تیل اهتمامی فرمایید که قبل از حرکت حضرت معظم له از طرف هیئت معظم دولت حواله صادر شود ...^{۵۵}

حکام بختیاری همانند حکام دولتی قبل از خود، در اخاذی از مردم کهگیلویه افراط می کردند، به گونه ای که حتی مأموران انگلیسی نیز به این نحوه رفتار آنها معترف بودند. تنلی در تلگراف ۱۴ صفر ۱۳۳۱ (۲ بهمن ۱۲۹۱) به سرادوار دگری می نویسد:

اخبار واصله از بهبهان می نمایند که امیر مجاهد به غیر از گرفتن رجوهات زیاد از اهالی شهر کار دیگری صورت نداده است.^{۵۶}

حکام بختیاری که زیر پوشش دریافت مالیات اخاذی می کردند، عملاً چیزی به دولت مرکزی نمی پرداختند و یا درصد ناچیزی از اخاذیهای خود را برای دولت می فرستادند. در ۳۱ ثور (اردیبهشت) ۱۳۳۴ ق وزارت مالیه در نامه ای به هیئت وزرا سهم بدهی مالیاتی خوانین بختیاری را، که مربوط به املاک شخصی و چهارمحال و بهبهان بود، سالانه حدود یکصد و هجده هزار و چهار صد و چهل و نه تومان و دو هزار و یکصد و سی و سه خروار و هشتاد و نه من غله و دویست و سه خروار و سی و سه من گاه اعلام کرده و متذکر شده است که آنان از ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۴

۵۴. در فهرست اسامی دیپلماتها و کنسولهای انگلیسی مأمور در ایران، اسم کاپیتان تیل وجود ندارد. اگر هم چنین شخصی در ایران بوده، نگارنده تا لحظه نگارش این مطالب، در متون و اسناد نام او را مشاهده نکرده است. شخص مذکور در این سند احتمالاً کاپیتان پیل (سروان اردنی گارفورد برابان پیل) است که در آن تاریخ کنسول اهواز بوده است (رک: لویی واینو. دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس. ترجمه غلامحسین میرزاصالح. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳. ص ۴۶).

۵۵. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۱۵ - ۸۶۵. / ۵۶. کتاب آبی. ج ۸، ص ۲۱۵۱.

یعنی حدود ۸ سال است که مالیات خود را نپرداخته‌اند.^{۵۷} و در ۳ میزان (مهر) ۱۳۳۴ ق کفیل خزانه‌داری کل به اداره کل محاسبات مالیه نوشته است که خوانین بختیاری در دوره مسئولیت مسیو مرنارد^{۵۸} خزانه‌دار سابق از نفوذ خود استفاده می‌کردند و از دادن مالیات سرپا می‌زدند.^{۵۹}

علاوه بر این، اسناد تاریخی حکایت از آن می‌کنند که از مردم تهیدست کهگیلویه به نحو مضاعف اخاذی می‌شد. خوانین بختیاری در مقام نماینده دولت مرکزی به نام مالیات از مردم این منطقه مبالغ کلانی اخذ می‌کردند و از سوی دیگر مالیه فارس به دستور خزانه‌دار کل کشور از آنان نیز مالیات مطالبه می‌کرد. اداره مالیه فارس در ۱۴ سرطان ۱۲۹۵ (۱۳۳۵ ق) در پاسخ به نامه خزانه‌داری کل کشور می‌نویسد:

در صورتی که حکومت کهگیلویه از بختیاری منفک شود، اخذ مالیات آن به سهولت انجام می‌گیرد؛ ولی چون حکومت آنجا در دست بختیاری است اعزام امین مالیه به آن منطقه هم مقدور نیست ... به هر حال عجالتاً به محترمین آن منطقه تلگراف شد که مالیات آنجا جزء اداره مرکزی فارس است و نباید به دیگری چیزی بدهند تا امین مالیه برسد.^{۶۰}

حکام بختیاری برای تسهیل سلطه خود و اخاذی هر چه بیشتر از مردم، از ایجاد و یا تشدید تفرقه در میان ایلات دریغ نداشتند. در صفحات قبل در مورد ایجاد تفرقه در ایل بویراحمد گرمسیر به دست بختیارها و تقویت مظفرخان در مقابل برادرش نصرالله خان مطالبی بیان کردیم. در ایل بویراحمد سردسیر نیز حکام بختیاری به تشدید اختلاف میان سران بویراحمد سردسیر علیا و بویراحمد

۵۷. سازمان اسناد ملی ایران، پوشه شماره ۰۳۹-۱۳۷۰-۲۴۰ (این پرونده از ص ۱ تا ص ۶۰ مربوط به بدهی مالیاتی خوانین بختیاری است).

۵۸. ژوزف مرنارد، تبعه بلژیک، در سال ۱۳۱۸ ق، در مقام یکی از اعضای هیئت مستشاری بلژیک به ایران آمد و پس از اشغالی نوز از ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۲ ق رئیس گمرک و خزانه‌دار کل ایران بود (رک: آنت دستره، مستخدمین بلژیک در خدمت دولت ایران، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳).

۵۹. سازمان اسناد ملی ایران، پوشه شماره ۰۳۳-۱۳۷۰-۲۴۰.

۶۰. همان جا، پوشه شماره ۰۳۰-۱۳۷۰-۲۴۰.

سردسیر سفلی دست می‌زدند و بدین وسیله آنها را چپاول می‌کردند. منطقه بویراحمد سردسیر در سال ۱۳۳۲ در دوره حکمرانی نصیرخان سردار جنگ، به دو قسمت علیا و سفلی تقسیم و قسمت علیا تحت سرپرستی غلامحسین خان و سرتیپ خان و قسمت سفلی تحت سرپرستی شکرالله خان قرار داده شده بود. خوانین بختیاری نیز، متشکل از دو خانواده ایلخانی و حاج ایلخانی، به تناوب حکومت کهگیلویه را در اختیار می‌گرفتند. شیوه حکومت آنها بدین گونه بود که خانواده حاج ایلخانی به حمایت از یک طرف اختلافات محلی طرف مقابل را سرکوب و چپاول می‌کردند و در دوره بعد که خانواده ایلخانی حکومت را در اختیار می‌گرفت از جناحی که به دست خانواده حاج ایلخانی سرکوب شده بود حمایت و جناح دیگر را سرکوب و چپاول می‌کرد. اگر چه در مورد این نحوه رفتار خوانین بختیاری نسبت به سایر ایلات کهگیلویه مطلبی در تواریخ ثبت نشده، اما به اعمال این شیوه در مورد ایل بویراحمد در منابع اشاره شده است.^{۶۱} سرتیپ خان بویراحمدی کلاتر بویراحمد سردسیر علیا در ۱۳۰۲ ش که دیگر بختیارها بر مسند حکومت کهگیلویه قرار نداشتند امکان یافت تا در این مورد به مقامات دولتی عریضه‌ای بنویسد و از تعرض شکرالله خان بویراحمد سردسیر سفلی به قلمرو خود که آن را در تداوم تحریکات بختیارها می‌دانست شکایت کند. او در ۸ فروردین ۱۳۰۲ طی تلگرافی به رئیس‌الوزرا (مستوفی‌الممالک) نوشت:

شکرالله خان بویراحمد سرحدی سالها به تحریک بختیاری مکرر در راه شاهی مشغول غارت، در کهگیلویه اقدام به شرارت مرتکب، محل چاکر را غصباً متصرف، استدعای چاکرانه اینکه به حکومت جلیله کهگیلویه بهبهان امر به احقاق حق چاکر صادر فرماید. چاکر سرتیپ خان بویراحمد سرحدی.

دفتر ریاست وزرا در ۱۴ فروردین ۱۳۰۲ به حکومت کهگیلویه دستور داد به شکایت وی رسیدگی کنند.^{۶۲}

۶۱. ضرابی، همان، ص ۲۷۸ تا ۳۰۱.

۶۲. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، اسناد شماره ۳-۷۹۱ و ۴-۷۹۱.

این شیوه حکومت بختیارها را که مبتنی بر سرکوبگری و تفرقه‌انگیزی و چپاول بود، مأموران انگلیسی نیز در گزارشهای خود منعکس کرده‌اند. وزیر مختار انگلیس در گزارش ۱۳ محرم ۱۳۳۱ خود به وزیر خارجه انگلیس می‌نویسد:

به قراری که راپورت داده شده تمام ایل کهگلویی با حکومت بختیاری در خاک کهگیلویه مخالف می‌باشند و اموال خود را به نقاطی که در دسترس نیست انتقال می‌دهند.^{۶۳}

این وضع تا سال ۱۳۴۰ ق (۱۳۰۰ ش) ادامه داشت. اما بعد از کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ و برنامه‌هایی که این دولت استعمارگر برای آینده ایران در نظر داشت، سیاست انگلیس در قبال ایلات و عشایر کشور از جمله ایل بختیاری تغییر کرد و بدین‌گونه حکومت بختیارها بر کهگیلویه پشتوانه سیاسی خود را از دست داد و دولت مرکزی در مورد ضرورت ادامه حکومت بختیارها بر کهگیلویه به تأمل و بررسی پرداخت. سران ایل بختیاری هم در تلاش بودند که خود را با شرایط پس از کودتا تطبیق بدهند و حکومت کهگیلویه را دوباره در دست بگیرند. برای حصول به این هدف ۶ تن از سران ایل در نامه‌ای به صمصام‌السلطنه و سردار جنگ (ایلخانی و ایل بیگی) پیشنهادهای خود را برای ارائه به دولت مرکزی ارسال کردند. متن این نامه که در ۱۱ جمادی‌الثانی ۱۳۴۰ (اسفند ۱۳۰۰) نوشته شد بدین شرح است:

در خصوص مالیات کهگیلویه خاطر مبارکتان از تمرد و شرارت طوایف و ایلات بویراحمدی و کهکلوئیها به خوبی مسبوق است که ایلات مزبور، علاوه بر تهور و تمرد قطری، به واسطه قلاع و محکمه‌های متین و مستحکمی که دارند تا به حال کاملاً مطیع و فرمان‌بردار نبوده ولی خوانین محض حفظ علاقه و املاکی که در کهگیلویه دارند حکومت آنجا را عهده‌دار شده و همه ساله هم به عنوان اخذ مالیات با اردو و استعداد و مصارف زیاد به بهبهان رفته ولی به واسطه قلعه‌جات و استحکامات کهگیلویه و بویراحمدیها موقفیتی حاصل نکرده و فقط یک مقدار مادیان و تنگ به اضعاف مضاعف قیمت

کرده به اسم مالیات به خوانین داده ما هم اجباراً و محض حفظ ظاهر قبول کرده و معاودت نموده‌ایم و نقطه نظرمان این بوده بلکه بتوانیم به یک ترتیبی این اشرا را مطیع و حلاقجات خودمان را از شرارت آنها آسوده کنیم و تا به حال مقدور نشده و مادام که این طوایف و ایلات وحشی شریر دارای این قلاع و استحکامات باشند البته اطاعت نخواهند کرد و مالیات نخواهند داد. عجباً چاکران دو شق را به دولت قوی شوکت متبوع خودمان پیشنهاد می‌نمائیم و هر شقی را تصویب و امر فرمایند اطاعت داریم: شق اول، به طوری که در کابینه ماضیه حضرت اشرف آقای مشیرالدوله مذاکره کردیم حالیه هم در تعقیب همان مذاکره عرض می‌کنیم که دو عرادۀ توپ قلعه کوب یا مونیون و مهمات و توپچی آن به مدت شش ماه با تصویب‌نامهٔ مخارج اردویی به خوانین بختیاری مرحمت فرمایند چاکران متعهد و ملتزم هستیم که با اردو و استعداد کامل به کهگیلویه برویم قلاع و استحکامات آنها را خراب نموده گروهی [گرو] صحیح از آنها گرفته و آنها را به کلی مطیع و قسمت مهم مملکت و صفحهٔ جنوب را از سرفقت و شرارت آنها راحت نمائیم و بعد از این اقدام خودمان تعهد و ضمانت می‌نمائیم که امین مالیهٔ دولت را در بهبهان برده و مالیات آنجا را بعد از وضع بودجهٔ حکومت و قراسورانی کهگیلویه تمام و کمال تا دینار آخر وصول و به امین مالیهٔ دولت مرتباً منظمأ عاید داریم و انتظامات آن سامان را به وجه اتم و اکمل عهده دار شویم و پس از شش ماه توپهای دولت را مسترد داریم.

شق ثانی این که چون خوانین و ایل بختیاری همواره مطیع و تابع میل و اوامر مطاعهٔ دولت متبوعهٔ خودشان بوده در این مورد هم به خرابی املاک و حلاقجات خودشان حاضر شده و به بی‌نظمی حاضر و راضی نیستند، دولت علیه به هر کس صلاح می‌داند انتظام و مسئولیت کهگیلویه را واگذار فرماید. چاکران به هر یک از این دو شق مطیع و منتظر دستور قطعی هستیم. چاکران لطفعلی، سلطان محمد، مرتضی قلی، خسرو، غلامحسین، یوسف.^{۶۴}

این نامه را که متن آن گویا و بی‌نیاز از تفسیر است صمصام‌السلطنه برای رئیس‌الوزرا (میرزا حسن خان مشیرالدوله) ارسال کرد و رئیس‌الوزرا در

حاشیه آن مرقوم داشت که :

سواد به وزارت جنگ فرستاده شود. عقیده خودشان را اظهار و معلوم دارند، آیا ممکن است اداره قشونی فارس تا اوایل سال آینده موجبات نظم کوه گیلویه را فراهم و امنیت آنجا را به عهده بگیرد؟ در صورتی که این اقدام ممکن باشد دولت از خرج اردو کشیهای چریکی و غیر مرتب معاف و یکباره می تواند نظم و امنیت را آنجا برقرار نماید؛ در این صورت کوه گیلویه مثل سنوات سابقه جزو ایالت فارس خواهد بود. ۱۲/۶ به امضای حضرت اشرف.^{۶۵}

وزارت داخله در ۷ اسفند ۱۳۰۱ رونوشت نامه خوانین بختیاری را همراه با دستورهای رئیس الوزرا برای وزارت جنگ (رضاخان) ارسال کرد. وزیر جنگ در ۱۳ اسفند به وزیر داخله اطلاع داد که نظر امیر لشکر جنوب را در این مورد خواسته است و پس از دریافت گزارش آن مراتب را اطلاع می دهد.^{۶۶} روند حوادث نشان می دهد که وزیر جنگ با توجه به برنامه های آتی خود با حکومت بختیاریها بر کهگیلویه موافق نبوده است. خوانین بختیاری بخش عمده ای از ایام سال ۱۳۰۱ شمسی را به تلاش برای جلب توجه دولت مرکزی و کسب حمایت وزیر جنگ پرداختند و بدین منظور هم به سفارت انگلیس متوسل شدند و هم سعی کردند سران ایلات کهگیلویه را با تهدید و یا تطمیع وادار کنند تلگرافهایی مبنی بر تقاضای حکومت بختیاری برای دولت مرکزی ارسال دارند. «کرو» جنرال کنسول انگلیس در اصفهان در ۲۰ دسامبر ۱۹۲۲ (آذرماه ۱۳۰۱ش) به سرپرسی لورن وزیر مختار دولت انگلیس در ایران اطلاع داد که خسروخان سردار ظفر با او ملاقات کرده و در صدد جلب نظر انگلیس برای وادار ساختن دولت ایران و وزیر جنگ به سپردن نظم بختیاری و کهگیلویه به خوانین بختیاری است. در این گزارش همچنین آمده است که:

سردار ظفر طی ملاقاتی که دیروز با وی داشتم، به من اطلاع داد که مشارالیه

۶۵. حاشیه سند قبل.

۶۶. سازمان اسناد ملی ایران، پوشه شماره ۱۰۷، ۱۳۰۱ - ۲۹۳، اسناد شماره ۱ و ۳.

منتهای کوشش خود را مبذول داشته است وزیر جنگ را متقاعد سازد که برای ایمن نگاه داشتن راه بختیاری کاملاً ضروری است که ناحیه کوه گیلویه تحت کنترل مؤثر قرار گیرد... سردار ظفر به من اظهار داشت که سرنوشت حکومت کوه گیلویه پس از ورود سردار جنگ و سردار اقبال، نایب‌الحکومه کوه گیلویه، با شما (منظور سرپرسی لورن وزیر مختار انگلیس است) مشاوری به عمل خواهند آورد و انتظار دارند که آنها را در حل این مشکل آزردهنده یاری دهید... وی اظهار داشت که از هنگام عزیمت شاه از ایران،^{۶۷} نه استاندار و نه هیچ مقام دیگری ابدأ مطلبی راجع به وضع کلی و عمومی و ترتیبات آتی کوه گیلویه و بختیاری با وی در میان نگذاشته... سردار ظفر اظهار داشت که وزیر جنگ حاضر به شنیدن و ترتیب اثر دادن به پیشنهادهای وی درباره حکومت کوه گیلویه نگردید... سردار ظفر از این بیمناک است که اگر مسائل و مشکلات به حال خود رها شوند و ما در یاری دادن به خوانین در حل معضلات موجود توفیق نیابیم، ناحیه کوه گیلویه به تدریج از کنترل خارج و مردم آن به راهزنی پرداخته و مناطق نفت خیز را به مخاطره خواهند افکند.^{۶۸}

خوانین بختیاری همچنین با متنفذین و کلانتران بهبهان و کهگیلویه تماس می‌گرفتند و آنان را وادار می‌کردند با ارسال تلگرافهایی، اوضاع منطقه کهگیلویه را ناامن و پر آشوب نشان دهند و ضمن اعلام نیاز به حاکم دولتی، خواهان حکومت بختیاریها شوند. در ۳۰ میزان (مهر) ۱۳۰۱، جمعی از متنفذین بهبهان تلگرافی به شرح زیر خطاب به رئیس‌الوزرا (قوام‌السلطنه) مخابره و رونوشت آن را برای مجلس شورای ملی و روزنامه‌های وطن، ایران و بهارستان ارسال کردند. متن تلگراف بدین گونه است:

...به واسطه نداشتن حکومت، صفحه بهبهان و کهگیلویه متقلب، عرم مردم متزلزل. استدعا داریم به خوانین عظام بختیاری تأکید فرمایید با اعزام حکومت مقتدر انتظامات و راحت اهالی [را] فراهم کنند. علما و تجار

۶۷. منظور دومین سفر احمد شاه به اروپاست. احمد شاه در بهمن ۱۳۰۰ عازم اروپا شد و در آذر ۱۳۰۱ به ایران بازگشت رک: باقر عاقلی. روز شمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب. تهران، نشر گنگنار، ۱۳۶۹.
۶۸. عینی دشتی. پنجاه و پنج. تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۴. ص ۶۶-۶۰.

بهبهان. ۲۱ میزان. خادم شریعت مطهره محمد حسن، حسن الحسینی، معین التجاره مهدی، محمد علی، رحمن، حسین، محمد، موسی، امین الاسلام، نصیرالموسوی، حسن.^{۶۹}

در ذیل این تلگراف، رئیس الوزرا نوشته است: فوری - آقای منصورالملک با مشورت وزارت جلیله جنگ زودتر اقدام نمایند و جواب فوری به این تلگراف بدهید. ۸/۴.

در همین تاریخ نیز جمعی از کلاتران ایلات کهگیلویه و منتفذین بهبهان، مشترکاً تلگرافی برای رئیس الوزرا مخابره کرده و رونوشت آن را برای مجلس شورای ملی فرستادند. متن تلگراف بدین شرح است:

...به علت نبودن حکومت در بهبهان و کهگیلویه، تجری و تجاوزات اشرار شروع، آتیه این صفحه دچار تهدید، قریباً وضعیت غیرقابل جبرانی عرض اندام خواهد کرد. صوم ملت درخواست صدور حکم مؤکد خطاب به حضرتین ایلخانی و ایل بیگی بختیاری مبنی بر اعزام فوری حکومت بختیاری به بهبهان داریم چاکران: سلطان محمد طباطبایی قوام دیوان، مرتیب خان کلاتر طیبی، مظفر خان کلاتر آروبی، اسدالله خان کلاتر بابویی، عبدالله خان و حسین قلی خان کلاتران چرام، ولی خان کلاتر آقاجوری، شریف علی الموسوی، ابراهیم الموسوی، شهباز، نجف، احمد، محمدالموسوی، علی اکبر، خان علی، محمد کریم، علی، خلیفه، عبدالرحیم الموسوی، علی محمد، حسن حسینی طباطبایی، خان علی.^{۷۰}

کلاتر طیبی گرمسیر علاوه بر تلگراف مشترک فوق، مستقلاً در همین تاریخ تلگرافی به شرح زیر برای صمصام السلطنه و سردار جنگ بختیاری مخابره کرد: حضور مبارک حضرتین اشرف آقای صمصام السلطنه و آقای سردار جنگ مدظله، خاطر مبارکتان از شرارت کهگیلویه خصوصاً طیبی سرحدی و دشمن زبانی مسبوق است. چند نفر بختیاری که به واسطه قتل و غارت

۶۹. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۶۵۱۵۹. ن.

۷۰. همان جا، اسناد شماره ۶۵۱۵۴ - ن و ۶۵۱۵۵ - ن.

قوافل و عابرین به همدستی و راهنمایی با اشرار کهگیلویه چند سال قبل حکومت بختیاری یک دو نفر از آنها دار کشیده دست و گوش بریده، مدتی است به خاک طیبی سرحدی و دشمن زباری متواری پناهنده شده با اشرار سارقین طیبی سرحدی و دشمن زباری ملحق شده مشغول شرارت و هرزگی می‌باشند. این اوقات که همان اشرار برای چپاول راه بختیاری و عابرین کاروانها دست درازی کرده‌اند تا اینکه مرتکب به این عمل بزرگ غیر منتظره گردیده‌اند^{۷۱} اتصالاً همین طور مشغول به زد و خورد هستند. اگرچه خود چاکر مراتب را تلگرافاً به عرض اولیای [دولت] رسانیده‌ام که امر فرمایید دو عراده توپ قلعه کوب مرحمت فرمایند، به علاوه به حکومت بختیاری هم مقرر فرمایند هزار نفر سوار و تفنگچی هم امداد کنند تا به حول و قوه الهی قطاع‌الطریق به کیفر اعمال خود رساننده خاطر مبارک اولیای دولت حضرتین اشرف از این رهگذر آسوده و راحت شود. مستدعی آنکه بذل مرحمت و مساعدت را در این موضوع دریغ نفرمایید محض این که چاکر خدمتی به اولیای دولت و حضرتین اشرفت نمایم در جلوگیری و تلافی به اشرار اقدام کامل خواهم کرد.

چاکر سرتیپ ضرغام عشایر^{۷۲} کلانتر ایل طیبی گرمسیری^{۷۳}

این تلگرافها به تحریک خوانین بختیاری تنظیم و ارسال می‌شدند تا ضرورت اعزام حکومت بختیاری را به کهگیلویه نشان دهند. صمصام‌السلطنه نیز این تلگرافها را برای رئیس‌الوزرا ارسال می‌کرد. او در ۲ یا ۳/۸/۱۳۰۱ یعنی دو یا سه روز پس از ارسال این تلگرافها برای رئیس‌الوزرا چنین می‌نویسد:

فدایت شوم تلگرافاتی از بهبهان و بوشهر راجع به بی‌ترتیبی امور بهبهان و

۷۱. منظور از عمل بزرگ و غیرمنتظره باید حمله به کاروانهای تجاری دولت انگلیس و یا بختیاریها باشد.

۷۲. کلیه کسانی که درباره ایل طیبی و سرتیپ خان کلانتر آن مطلبی نوشته‌اند، اظهار داشته‌اند که

سرتیپ خان لقب ضرغام عشایر را در سال ۱۳۰۳ شمسی و به دلیل مشارکت فعال در سرکوبی شیخ خزعل از مقامات دولتی دریافت کرده است. حال آنکه سرتیپ خان تلگراف فوق را در تاریخ ۳۰ میزان (مهر) ۱۳۰۱ ش با عنوان ضرغام عشایر امضاء کرده است و این خود ثابت می‌کند که لقب ضرغام عشایر قبل از مهرماه ۱۳۰۱ و به دلیل دیگری که برای ما روشن نیست به سرتیپ خان اعطا شده است.

۷۳. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، اسناد شماره ۶۵۱۵۶- ن و ۶۵۱۵۷- ن.

کهگیلویه واصل شده بود؛ برای مزید اطلاع خاطر مبارک لفاً ارسال داشت تا هر نوع مقتضی است جواب مخابره شود. نجفقلی [امضا].

رئیس‌الوزرا هم در حاشیه این نامه جواب مقتضی را موکول به مشورت با وزیر جنگ (رضا خان) کرده و دستور داده است که تلگرافها را برای او بفرستند.^{۷۴} در همین ایام که بختیارها هم از طریق سفارت انگلیس و هم از طریق متنفذان محلی در تلاش بودند تا حکومت کهگیلویه را به دست بیاورند، گروههای گوناگون مردم با ارسال نامه‌ها و تلگرافهای متعدد برای مقامهای مسئول کشور به تشریح مظالم بختیارها می‌پرداختند و انزجار خود را از آنان اعلام می‌کردند.^{۷۵} در اینجا برای نمونه تصویر دو مورد از این شکوایه‌ها و شرح مظالم را که متن آنها گویا و روشنگر بسیاری از مسائل سیاسی دوره مورد بحث است، در پایان کتاب عیناً می‌آوریم.

رئیس مجلس شورای ملی در نامه شماره ۱۲۳۸۸ مورخ ۶ عفری (آبان) ۱۳۰۱ در این باره به رئیس‌الوزرا نوشت:

ریاست محترم وزراء عظام دامت شوکتهم
 شرحی رعایای بهبهان از بختیارها تظلم کرده‌اند؛ سواد آن لفاً ارسال می‌شود تا پس از ملاحظه قدغن فرمایند به هر طور مقتضی است اقدامات لازمه در آسایش و رفع شکایات آنها به عمل آورده و از نتیجه امر مجلس شورای ملی [را] قرین استحضار فرمایند.

رئیس مجلس شورای ملی [امضا]^{۷۶}

این قبیل نامه‌ها و تلگرافها چه به طور مستقیم و چه به واسطه دفتر رئیس‌الوزرا

۷۴. همان جا، سند شماره ۶۵۱۵۳-ن.

۷۵. به این منظور کسانی نامه‌هایی با دهها مهر و امضا خطاب به رئیس‌الوزرا، وزیر داخله و رئیس مجلس شورای ملی ارسال کردند؛ رئیس هیئت علمیه بهبهان به نام محمدعلی و نوابده سابق بهبهان و کهگیلویه در مجلس شورای ملی نیز از جمله این افراد بودند (رک: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، اسناد شماره ۶۵۱۳۸-ن، ۶۵۱۴۰-ن تا ۶۵۱۴۳-ن، ۶۵۱۴۵-ن تا ۶۵۱۴۸-ن، ۴-۶/۵۱۷ تا ۶/۵۱۷-۹).
 ۷۶. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۶۵۱۲۷-ن.

برای رضاخان وزیر جنگ نیز ارسال می‌شد. او نیز طی نامه شماره ۱۴۲۳۵ مورخ ۵ عقرب (آبان) ۱۳۰۱ به رئیس‌الوزرا چنین نوشت:

مقام منبع ریاست محترم وزراء عظام دامت شوکتهم
البتہ کیہ تلگراف بہہان راجع بہ سوء جریان وضعیت آنجا از لحاظ
محترم گذشتہ است برای جلوگیری از اغتشاشات و ترقیہ حال اهالی مقتضی
است مقرر فرمایند حکومت آنجا را ہر چہ زودتر تعیین و بہ محل اعزام
دارند.

وزیر جنگ و فرماندہ کل قشون [امضا] ۷۷

اگرچہ، از جملہ آخر عبارت فوق ہم می‌توان فهمید کہ رضاخان با حکومت
محلّی موافق نیست و خواهان اعزام حاکم از مرکز است، و این امر با توجه بہ
اهدافی کہ دولت انگلیس و رضاخان برای آیندہ ایران داشتند طبیعی می‌نماید، اما
ہنگامی کہ رئیس‌الوزرا سواد تلگرافہای موافق حکومت بختیاری را کہ از
صمصام‌السلطنہ دریافت داشتہ بود برای رضاخان فرستاد، او بہ صراحت مخالفت
خود را با حکومت بختیاری اعلام کرد و در نامه شماره ۳۵۵۴ مورخ ۷ آبان ۱۳۰۱
چنین نوشت:

مقام منبع ریاست وزراء عظام دامت شوکتهم
مرقومہ نمبر (۹۱۸۵) بہ مصحوب سواد دو فقرہ تلگرافی کہ از بہہان
توسط آقای صمصام‌السلطنہ مخابره و تقاضای اعزام حکومت بختیاری شدہ
است عز وصول داشت، جواباً خاطر محترم را مستحضر می‌دارد این
تلگرافات مجعول و بی‌اساس است زیرا اهالی بہ هیچ وجہ از حکومت
بختیاری در آن صفحہ رضایت ندارند. در این صورت مقتضی است امر و
مقرر فرمایند حکومتی برای آنجا تعیین و اعزام گردد و قوای نظامی ہم
فرستادہ خواهد شد.

وزیر جنگ و فرماندہ کل قشون [امضا] ۷۸

متعاقب ارسال این نامه‌ها، رئیس‌الوزرا در ۹ آبان به وزارت جنگ اطلاع داد که: مراسله نمره ۱۴۲۳۵ مورخ ۵ عقرب راجع به موضوع تلگراف واصله از بهبهان و لزوم تسریع در تعیین حکومت آنجا واصل گردید. حاکم بهبهان به زودی معین و اعزام می‌شود. به وزارت داخله تأکید شد در تعیین آن تسریع نماید.^{۷۹}

رئیس‌الوزرا سه روز پس از ارسال نامه فوق در ۱۲ آبان طی نامه‌ای خصوصی به وزیر جنگ نوشت:

... راجع به حکومت بهبهان چون از سوابق امر مستحضر هستید و مراتب با حضور خودتان در هیئت وزرا مطرح بوده است، شرح و تفصیل را زاید می‌دانم. جناب آقای ضیاءالسلطان لشکری که به حکومت آنجا منصوب شده‌اند برای تهیه مقدمات مسافرت خود نتوانسته‌اند در خدمت حضرتعالی حرکت کنند و حالیه هم عازم حرکت هستند. مختصراً یادآوری نموده و به طور خصوصی هم ایشان را به حضرتعالی سفارش می‌کنم که هر طور مقتضی بدانید اقدام فرمایید که مأموریت ایشان قرین موفقیت گردد.^{۸۰}

بدین‌گونه علی ضیاءالسلطان لشکری در مقام نخستین حاکم دولتی بعد از حکومت بختیارها از مرکز تعیین و اعزام گردید. رئیس‌الوزرا در ۲۳ آبان طی نامه‌ای او را به نصیرالملک کفیل ایالت فارس معرفی و کمال مساعدت و تقویت او را توصیه کرد. متن این نامه بدین شرح است:

جناب مستطاب اجل آقای نصیرالملک کفیل ایالت جلیله فارس دام‌اقباله، چون از چندی قبل لزوم اعزام یک نفر حاکم کافی و معتمد از مرکز برای امور حوزه بهبهان محسوس بوده و وضعیات آنجا این اقدام را ایجاب می‌نمود، آقای ضیاءالسلطان لشکری که از مأمورین قدیمی و امتحان داده وزارت داخله است به حکومت آنجا معین شد و حرکت می‌نماید. چون اهمیت وضعیت بهبهان محتاج به شرح نیست و شخصاً مستحضر هستید، مخصوصاً تأکید می‌کنم که در هر موقع نسبت به کارهای ایشان کمال مساعدت و تقویت

۸۰. همان جا، سند شماره ۶-۱۵۳۷.

۷۹. همان جا، سند شماره ۴۵۱۴۹-ن.

را بنمائید که در مأموریت خود به موافقتی که منظور است نائل شود.^{۸۱}

در پاسخ نظلمات مردم نیز در ۳۰ آبان ریاست وزرا تلگرافی بدین شرح مخابره کرد:

رعایا و متظلمین بهبهان و کهگیلویه

از مفاد عرض حال شما مطلع شدم. جناب آقای ضیاءالسلطان به حکومت بهبهان تعیین و روانه شده و به طوری که دستور داده شده است و مسایل آسایش اهالی را فراهم خواهد نمود. آسوده خاطر و مطمئن باشید.^{۸۲}

به این ترتیب ضیاءالسلطان وارد بهبهان، که حاکم‌نشین کهگیلویه بود، شد. محتوای اسناد از آن حکایت می‌کند که حاکم دولتی جدید، خود را قادر به مقابله و سرکوبی ایلات کهگیلویه ندید و طریق استمالت در پیش گرفت. وی پس از ورود به بهبهان سران ایلات کهگیلویه را دعوت و با آنها ملایم و معتدل رفتار کرد و تصمیم گرفت که از مرکز برای آنها تقاضای خلعت کند. در این زمینه او در تلگرافی در ۱۲ دی ماه ۱۳۰۱ به وزارت داخله نوشت:

تمام خوانین به شهر آمده آنها را بی خلعت نمی‌شود روانه کرد. پانصد تومان پیشنهادی هنوز نرسیده است تکلیف چیست؟^{۸۳}

وزیر داخله درباره حساسیت موضوع کهگیلویه ظاهراً نامه‌های متعددی به رئیس‌الوزراء نوشته و در یکی از این نامه‌ها به مفاد تلگراف رمز حاکم کهگیلویه و حساسیت موضوع اشاره کرده است. متن این مراسله که در ۲۲ دی ماه ۱۳۰۱ ارسال شده بدین‌گونه است:

مقام‌متبع ریاست وزرا عظام دامت عظمة

در تعقیب پیشنهاد نمره (۱۲۱۴) راجع به پانصد تومان قیمت خلعت خوانین بهبهان سواد تلگراف رمز حکومت آنجا را تلواً به عرض می‌رساند.

۸۱. همان جا، سند شماره ۵-۱۵۳۷.

۸۲. همان جا، سند شماره ۶۵۱۳۹-ن.

۸۳. همان جا، سند شماره ۲-۱۵۳۷.

نظر به اینکه در بدو ورود حکومت برای استقرار نفوذ دولت و جلب رؤسای طوایف به خدمتگزاری اعطای خلعت لازم است، مستدعی است مقرر فرمایید مبلغ پانصد تومان تصویب‌نامه برای این مصرف صادر و زودتر حواله شود.

[امضای وزیر داخله و مهر وزارت داخله]^{۸۴}

وزارت داخله در نامه دیگر در سوم اسفند ۱۳۰۱ خطاب به رئیس کابینه ریاست وزرا مفاد نامه فوق را پیگیری کرده است.^{۸۵} به هر صورت به تدریج حاکم دولتی به تثبیت موقعیت خود پرداخت و در ۳۰ تیرماه ۱۳۰۲ که اردوی اعزامی دولت مرکزی به فرماندهی سرگرد محمدتقی عرب برای پشتیبانی حکومت به کهگیلویه اعزام و در منطقه تسوج مستقر شد، ضیاءالسلطان هم به سرکشی از مناطق مختلف کهگیلویه از جمله تسوج اقدام کرد و پس از ۲۳ روز به بهبهان بازگشت. او در تاریخ ۲۷ مرداد ۱۳۰۲ گزارش سفر خود را مبنی بر موفقیت خویش در ایجاد امنیت در کهگیلویه به وزارت داخله فرستاد که تصویر آن عیناً در پایان کتاب درج می‌شود. وزیر داخله نیز طی نامه ۲۸ شهریور ۱۳۰۲ خود به رئیس‌الوزرا، نسخه‌ای از گزارش ضیاءالسلطان را برای او ارسال کرد و خواهان تقدیر از وی شد و رئیس‌الوزرا هم از خدمات مشارالیه تقدیر و تمجید کرد.^{۸۶}

در همین ابام رضا خان نیز پله‌های نردبان قدرت را یکی پس از دیگری طی می‌کرد. او که از سوم اسفند ۱۲۹۹ تا آبان ۱۳۰۲ در تمام دولتها سمت وزارت جنگ را داشت، در آن هنگام به رغم میل باطنی احمد شاه و تلاشهای آیت‌الله شهید مدرس و یاران او، ابلاغ ریاست وزرایی را از شاه دریافت کرد و در ۳ آبان ۱۳۰۲ (۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۴۲) حکومت خود را تشکیل داد و وزرای آن را به احمد شاه معرفی کرد و تا ۹ آبان ماه ۱۳۰۴ که مجلس پنجم پس از کشمکشهای بسیار سلطنت قاجاریه را منقرض اعلام کرد، سمت ریاست وزرایی را به عهده داشت.^{۸۷}

۸۵. همان جا، سند شماره ۱۵۳۷-۳.

۸۴. همان جا، سند شماره ۱۵۳۷-۱.

۸۶. همان جا، اسناد شماره ۶۲۷۴۰-ن و ۶۲۷۴۱-ن.

۸۷. برای اطلاع خوانندگان و سهولت تطبیق حوادث تاریخی، اسامی افرادی را که در مقام رئیس‌الوزرا از

قبل از اینکه رضاخان به رئیس‌الوزرای برسد، حکومت کهگیلویه به علی لشکری ضیاءالسلطان که از کارمندان مجرب وزارت کشور بود سپرده شد؛ اما از آنجا که همواره میان مسئولان سیاسی و مسئولان نظامی ایالات نوعی رقابت و نبرد قدرت وجود داشت و منطقه کهگیلویه از این امر مستثنی نبود، ضیاءالسلطان حاکم سیاسی و سرگرد ناصرقلی صدوری فرمانده پادگان نظامی منطقه نیز که در بهبهان مستقر بودند با هم به رقابت برخاستند. پس از اینکه رضاخان به رئیس‌الوزرای رسید، با توجه به خوی و منش نظامی و خصلت دیکتاتوری او، عملاً چرخه قدرت به نفع سرگرد صدوری چرخید و بدین‌گونه پس از ریاست وزرای رضاخان، ضیاءالسلطان استعفا داد و از آبان ۱۳۰۲ سرگرد ناصرقلی صدوری حاکم نظامی کهگیلویه شد. سرگرد صدوری تا اوایل ۱۳۰۳ش در این سمت برقرار بود، اما از اوایل ۱۳۰۳ سرگرد امان‌الله نصرت حاکم نظامی کهگیلویه شد. در دوره حکومت او رضاخان در مقام رئیس‌الوزرا و به منظور هموار ساختن راه برای تحقق اهداف آتی خود و دولت انگلیس، مصمم به سرکوبی و حذف شیخ خزعل مهره دیگر انگلیس شد، زیرا در این مقطع تاریخی با وجود رضاخان، شیخ خزعل اهمیت سابق خود را برای دولت انگلیس از دست داده و از نظر سیاسی، حذف او ضرورت یافته بود. با توجه به اهمیت نقش ایلات کهگیلویه در برخورد میان رضاخان و شیخ خزعل اجمالاً به این مطلب می‌پردازیم:

دولت انگلیس که در مقام ابر قدرت آن روز در پی دستیابی به منافع استعماری خود در منطقه آسیا و خاورمیانه و ایران بود، بدین نتیجه رسید که به عمر سلسله

→ کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا آذرماه ۱۳۰۴ که رضاخان به سلطنت رسید، دولت تشکیل دادند همراه با مدت دوره رئیس‌الوزرای آنها در اینجا می‌آوریم:

- سیدضیاءالدین طباطبایی از ۵ اسفند ۱۲۹۹ تا ۴ خردادماه ۱۳۰۰.
- میرزااحمدخان قوام‌السلطنه از ۱۴ خرداد ۱۳۰۰ تا ۱ بهمن ۱۳۰۰.
- میرزا حسن خان مشیرالدوله از ۱ بهمن ۱۳۰۰ تا ۲۷ خرداد ۱۳۰۱.
- میرزااحمدخان قوام‌السلطنه از ۲۷ خرداد ۱۳۰۱ تا ۲۵ بهمن ۱۳۰۱.
- میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک از ۲۵ بهمن ۱۳۰۱ تا ۲۴ خرداد ۱۳۰۲.
- میرزا حسن خان مشیرالدوله از ۲۴ خرداد ۱۳۰۲ تا ۳ آبان ۱۳۰۲.
- رضاخان سردارسپه از ۳ آبان ۱۳۰۲ تا ۹ آبان ۱۳۰۴.

قاجاریه پایان دهد و زمام امور کشور ایران را در اختیار رضا خان بگذارد که بهتر می‌توانست منافع آنان را تأمین کند و برای تحقق این هدف، اقدامات گوناگونی انجام داد. یکی از این اقدامات، سرکوبی شیخ خزعل در خوزستان بود. شیخ خزعل خود یکی از مهره‌های شناخته شده و از خدمتگزاران مشهور انگلیس بود؛ اما به دلیل اهمیت بیشتر رضا خان برای دولت انگلیس، فداکردن وی ضروری می‌نمود زیرا با سرکوبی او اهداف بزرگتر انگلیس در ایران تحقق می‌یافت. سرکوبی شیخ خزعل از یک سو موجب می‌شد منطقه حساس و نفت‌خیز جنوب مستقیماً در اختیار رضا خان قرار گیرد و از سوی دیگر چون شیخ خزعل مشهور به وابستگی به انگلیس بود، مخالفت و مبارزه او با رضا خان موجب می‌شد تا رضا خان شخصیتی ملی و ضدانگلیسی جلوه نماید و بدین طریق هم رجال سیاسی آگاهی که در صدد افشای ماهیت انگلیسی رضا خان بودند، خلع سلاح شوند و هم از آن مهمتر دولت بلشویک روسیه شوروی که می‌توانست مانعی برای رسیدن رضا خان به سلطنت باشد، از ماهیت واقعی رضا خان غافل شود و او را مردی ملی و ضدانگلیسی بپندارد و بنابراین در نیل به قدرت نیز یاریش دهد. سیر حوادث به منظور ایجاد برخورد میان خزعل و رضاخان به همین‌گونه پیش رفت. دکتر میلسپو مستشار آمریکایی که در سمت مسئول امور مالی دولت ایران مشغول به کار بود، در نیمه سال ۱۳۰۳ مالیات منطقه خوزستان را از شیخ مطالبه کرد. عمال دولت انگلیس از جمله قنصل انگلیس در اهواز شیخ را ترغیب به تمرد کردند. شیخ تلگراف شدیدالحنی برای دولت مخابره کرد و سرانجام پس از مبادله یکی دو تلگراف بین شیخ و رضا خان، شیخ به او نوشت: «...من اصلاً شخص شما را به ریاست دولت نمی‌شناسم.»^{۸۸} با تحریک و همکاری قنصل انگلیس در اهواز خوانین بختیاری و والی لرستان نیز به شیخ پیوستند و در مهر ماه ۱۳۰۳ تشکیلاتی به نام «کمیته قیام سعادت» برای مبارزه با رضا خان به وجود آوردند. امیر مجاهد بختیاری، که در نتیجه آن قیام به خراسان تبعید شد، در سال ۱۳۱۰، خاطرات خود

۸۸. سید جلال‌الدین مدنی. تاریخ سیاسی معاصر ایران. تهران، دفتر انتشارات اسلام، بی‌تا، ج ۱.

را از قیام، برای یکی از دوستان نقل می‌کند و چنین می‌گوید:

قیام ما (یعنی قیام سعادت) در خوزستان با شیخ خزعل به دستور قنصل انگلیس^{۸۹} در اهواز بوده و حتی مینوت تلگرافاتی که به مرکز مخابره می‌کردیم یا به دستور و سلیقه او انشاء شده بود و یا به اطلاع و اشاره او بوده است. قنصل انگلیس مقیم اهواز وعده همه نوع کمک مادی و مهمات، حتی توپ و اسلحه کافی به ما می‌داد.^{۹۰}

رضا خان و سایر مزدوران انگلیس که در طرف مقابل این بازی به ایفای نقش می‌پرداختند، هم برای مردم ایران و هم برای زمامداران شوروی چنین تبلیغ و وانمود می‌کردند که دولت انگلیس شیخ خزعل و همکاران او را برای تجزیه خوزستان تقویت می‌کند. بدین‌گونه رضا خان تظاهر می‌کرد که برای خنثی کردن توطئه انگلیس و جلوگیری از تجزیه خوزستان باید عازم آن منطقه شود و به سرکوب کمیته قیام سعادت و شیخ خزعل بپردازد. او بدین منظور در ۱۳ آبان ۱۳۰۳ عازم خوزستان شد. نقشه انگلیس به خوبی و با موفقیت به پیش می‌رفت؛ به گونه‌ای که دولت نوپا و کم تجربه شوروی هم کاملاً اعتقاد یافته بود که رضا خان برای مبارزه با انگلیس عازم خوزستان می‌شود و بنابراین حتی از کمک نظامی هم به او دریغ نکرد و مأموران خود را موظف ساخت که در طول مسیر تهران - خوزستان از وی حفاظت کنند تا مبادا مورد سوء قصد عمال انگلیس قرار بگیرد. رضا خان هم در طول مسافرت خود از تظاهر به ضدانگلیسی بودن دریغ نمی‌کرد، اما چون عنان هر دو طرف ماجرادر دست دولت انگلیس بود، در موقع مناسب حمایت خود را از شیخ خزعل سلب کردند و بدین‌گونه رضا خان که هنوز در شیراز بود تلگراف ندامت و تسلیم شیخ خزعل را دریافت کرد. با وجود این وی وارد خوزستان شد و قیام ساختگی شیخ خزعل را سرکوب کرد و سرانجام در مقام فاتح خوزستان در ۱۱ دی ۱۳۰۳ به تهران بازگشت. رضا خان و دولت انگلیس بهره‌برداری سیاسی لازم را

۸۹. سروان اردلی گارنورت برابان پیل.

۹۰. حسین مکی. تاریخ بیست ساله ایران. تهران. امیرکبیر، ۱۳۵۷. ج ۳، ص ۱۵۶.